



جای معلم در کلاس درس است و نه در زندان!

مذاکره به جای تهدید نظامی و محاصره اقتصادی

صفحه ۲



آیا استقلال اقلیم کردستان امکان پذیر است؟
صفحه ۵

سلب حق انتخاب بین بد و بدتر از ملت!
صفحه ۴

جنگ جناح‌ها بر سر مصادره واحد های صنعتی
صفحه ۷

شمشیر دو لبه رفراندوم
صفحه ۶

خط فقر در شهریور ماه ۹۶ برابر ۴ میلیون و ۹۶۰ هزار تومان
صفحه ۹

روز معلم هم مصادره شد بمناسبت "روز معلم"
صفحه ۸

باور به رؤیای دل‌انگیز و تلاش دوباره بارزانی برای جدائی اقلیم
صفحه ۱۸

انقلاب اکتبر، تراژدی یا امید؟
صفحه ۱۰

بعد از همه‌پرسی در کردستان عراق



مذاکره به جای تهدید نظامی و محاصره اقتصادی

همه‌پرسی در کردستان عراق در فضای تهدیدهای دولت مرکزی عراق، جمهوری اسلامی و دولت ترکیه برگزار گردید. میزان مشارکت در همه‌پرسی ۷۲ درصد بود. ۹۲,۷۲ درصد شرکت‌کنندگان در همه‌پرسی به جدایی اقلیم از عراق رأی دادند. نتیجه همه‌پرسی از یکسو شور و شغف کردها را موجب شد و راه را برای دستیابی به آرزوی ۱۰۰ ساله آن‌ها گشود و از سوی دیگر آینده پرابهام و نگران‌کننده‌ای برای منطقه و کردستان عراق رقم زد.

همه‌پرسی بلافاصله با واکنش تند دولت مرکزی عراق و دولت‌های ترکیه و ایران روبرو گردید. حیدر العبادی نخست‌وزیر عراق، اعلام کرد که فراندوم و نتیجه آن را بی‌اعتبار می‌داند و حاضر نیست بر سر آن با رهبران اقلیم مذاکره کند. مجلس عراق هم با تصویب لایحه سیزده ماده‌ای، مجازات‌های سنگینی را برای اقلیم و مقامات آن در نظر گرفت. دو کشور ایران و ترکیه در مرزهای خود با کردستان عراق دست به مانور نظامی زدند و با این اقدام پیام آشکار خود را به رهبران کردستان رساندند.

سه دولت در هماهنگی با هم می‌خواهند کردستان عراق را تحت فشار بگذارند تا عقب بنشیند و همه‌پرسی را پس بگیرد. اما کردستان عراق مصمم است از همه‌پرسی و نتیجه آن دفاع کند. این تقابل تنش‌زا است و می‌تواند کانون دیگری را در خاورمیانه شعله‌ور سازد، پای کشورهای دیگر را به این بخش از منطقه بکشاند و منطقه را با بحران جدیدی مواجه سازد.

ما برگزاری همه‌پرسی در کردستان عراق و دستیابی به آرزوی دیرینه آن‌ها را حق ساکنان آن می‌دانیم. اما معتقدیم که همه‌پرسی در شرایط کنونی، به‌ویژه در مناطق مورد مناقشه از جمله کرکوک، بالقوه استعداد افزایش بی‌ثباتی در عراق و منطقه را دارد. قبل از برگزاری همه‌پرسی اعلام کردیم: "ما با دفاع از یک عراق فدرال دمکرات، پشتیبان آنیم که روند همه‌پرسی و عمل به نتیجه آن، مبتنی بر دمکراتیسم و عدم استفاده از خشونت و تقویت همبستگی‌ها در عراق و منطقه باشد. برگزاری فراندوم در شرایط کنونی و با مختصات فعلی به سود روندهای دمکراتیک در کردستان عراق و خدمتگزار امر صلح در منطقه نیست." (قطعه‌نامه با عنوان: **موضع ما پیرامون اکنون مسئله کرد و مبارزه برای تحقق حقوق ملی - قومی در کردستان ایران**). اما با وجود مخالفت‌ها، همه‌پرسی برگزار شد و منطقه با وضعیت جدیدی روبرو گردید. در چنین شرایطی پذیرش واقعیت همه‌پرسی، می‌تواند از تنش‌ها بکاهد و راه گفتگو و مذاکره را باز کند.

کردستان عراق با برگزاری همه‌پرسی، گام در راه دشواری گذاشته است. دولت اقلیم کردستان برای غلبه بر دشواری‌ها، کاستن از تنش‌ها و جلوگیری از محاصره اقتصادی و اقدامات نظامی احتمالی توسط دولت‌های همسایه، لازم است از اقدامات تحریک‌آمیز اجتناب و بر فعالیت دیپلماتیک بیافزاید، روندهای دموکراتیک در کردستان را جاری سازد، حقوق شهروندی را تأمین و همبستگی بین کردها را تقویت کند، فساد ساختاری را مهار و از کشاندن پای دولت اسرائیل و عربستان به کردستان عراق خودداری کند.

مانورهای نظامی و محاصره اقتصادی کردستان عراق توسط همسایگان آن، وضعیت را دشوارتر کرده و تنش را افزایش خواهد داد. دولت ترکیه و ایران سابقه طولانی در سرکوب و پایمال‌سازی حقوق کرد در این دو کشور دارند. حکومت‌های این دو کشور از استقلال کردستان عراق و تأثیر آن بر کردهای هر دو کشور نگرانند. در حالی که پذیرش همه‌پرسی، اجتناب از محاصره اقتصادی و انجام مانورهای نظامی تحریک‌کننده، رسیدگی به حقوق ملی و رویکرد به تعامل با کردستان عراق، می‌تواند تأثیرات مثبت بر کردهای این دو کشور داشته باشد. تهدیدها و بستن مرزهای زمینی و هوایی و محاصره اقتصادی کردستان عراق، شکاف بین کردهای این دو کشور با دولت‌های آن را عمیق‌تر خواهد کرد. دولت ایران به جای همراهی با دولت عراق و ترکیه، به جهت مناسبات نزدیک با دولت عراق و کردستان عراق، می‌تواند به عنوان میانجی وارد عمل شود و نگذارد که همه‌پرسی به بحران جدی میان دولت عراق و اقلیم کردستان تبدیل گردد.

ما بر پذیرش واقعیت همه‌پرسی و احترام به حق مردم کردستان عراق برای تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت خود، تأکید داریم و معتقدیم رد مذاکره با مقامات کردستان عراق توسط حیدر العبادی و مشروط کردن آن به پس گرفتن همه‌پرسی، دو طرف را به برخوردهای حاد سوق می‌دهد و پای کشورهای دیگر را به این منطقه می‌کشاند. عدم توسل به خشونت توسط دولت عراق در جریان برگزاری همه‌پرسی، می‌تواند و باید بعد از همه‌پرسی هم ادامه یابد. خاورمیانه پر از کانون‌های بحران و جنگ‌های نیابتی است. اضافه شدن یک کانون بحران بر کانون‌های موجود به زیان کردستان عراق و سه کشور هم‌مرز آن است. راه جلوگیری از تنش و بحران، مذاکره و گفتگو بین کردستان عراق و دولت عراق است.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۱۲ مهرماه ۱۳۹۶ (۲ اکتبر ۲۰۱۷)



تسلیت به خانواده محمد جراحی

با تاسف و تاتر فراوان فعال برجسته، پرشور و پرتلاش جنبش کارگری محمد جراحی پس از ۳۰ سال مبارزه و تحمل سالها زندان بخاطر دفاع از حق و حقوق و بهروزی طبقه کارگر در ۱۳ مهر ۹۶ از میان ما رفت.

رفیق محمد جراحی در دوران فعالیتش صرفا به دلیل دفاع از حقوق کارگران و تلاش برای سازماندهی تشکل های کارگری و عضویت در "کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری" سه بار توسط بیدگاه های مدافع صاحبان سرمایه، محکوم به زندان شد و زمانی که مشغول گذراندن دوران ۵ ساله محکومیتش بود، بیمار شد، ولی زندانیان مانع از درمان او توسط پزشک متخصص شدند. و زمانی با مرخصی و درمان محمد جراحی موافقت کردند که شانس اندکی برای درمان وی باقی مانده بود.

ما زندانیان، دستگاه قضایی و سایر مسئولین جمهوری اسلامی را بخاطر مانع تراشی بر سر راه درمان محمد جراحی در مرگ وی و ایجاد شرایط غیر انسانی برای زندانیان مقصرمی دانیم و بهمین خاطر رفتار ضد انسانی آنها با زندانیان سیاسی بی گناه را که اساسا با اتهامات ساختگی محکوم و زندانی شده اند، محکوم می کنیم.

گروه کار کارگری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ضمن تجلیل از زحمات فداکارانه و موثر و گرمی داشت خاطره محمد جراحی در گذشت وی را به خانواده بستگان، دوستان و سازمانهای کارگری تسلیت می گوید و خود را در غم آنان شریک می داند.

یادش گرمی و راهش پر رهرو باد

گروه کار کارگری سازمان فدائیان خلق ایران (کثرت)

۱۳ مهر ۱۳۹۶

در بزرگداشت یاد و خاطره جلال طالبانی سیاستمدار برجسته و واقع بین



با درگذشت جلال طالبانی، مردم عراق و به ویژه اقلیم کردستان، یکی از باتجربه ترین و مجرب ترین سیاستمداران خود را از دست داد. او تجربه، ظرفیت و توانائی آن را داشت که در هر بن بست سیاسی راه چاره ای پیدا کند. در برخورد با مشکلات بزرگ همواره به دنبال راه حلی قابل قبول برای همه طرفین بود. اندوخته یک عمر مبارزه و تلاش سیاسی، بهترین تضمین او در ایجاد امکان برون رفت از هر وضعیت دشوار بود. در لحظات حساس بحرانی امروز، خلاء وجود او بیش از پیش احساس می شود. بی تردید در صورت سالم بودن جلال طالبانی در زمان برگزاری همه پرسی در کردستان عراق، او می توانست در انجام مذبذبه همه پرسی نقش موثر ایفاء کند.

انتخاب او به ریاست جمهوری عراق شانسی برای گذار سنجیده تر از بلبشوی بعد از جنگ، اشغال، ترور و تخریب در عراق بود. در عین حال، حضور او به عنوان یک شهروند کرد در موقعیت ریاست جمهوری عراق، تحول مهمی در منطقه ما، نشانه امکان پذیر بودن رویکرد متفاوت، یک گام بزرگ در به رسمیت شناختن حقوق شهروندی فارغ از مذهب، ملیت و نژاد و ارج گذاری به تمامی آن ارزش های والائی بود که بیش از نیم قرن، زندگی خویش را وقف تحقق آنها کرده بود.

جلال طالبانی نقش برجسته ای در نزدیکی نیروهای سیاسی مختلف به همدیگر و در تنظیم قانون اساسی جدید عراق داشت. بسیاری از بندهای این قانون در عرصه های مختلف از جمله در به رسمیت شناختن حقوق زنان، اقلیت ها و نیز حقوق اساسی مردم کردستان عراق، از اندیشه ها و عمل او تاثیر پذیرفته است. او در کردستان به عنوان یک سیاستمدار و مبارز کهنه کار، محبوبیت خاص خود را داشت و در عراق بعد از صدام گره گشای بسیاری از حلقه های کور جامعه سیاسی عراق در دوران پرتلاطم شعله ور شدن درگیری های قومی و مذهبی بود.

«مام جلال» یار خستگی ناپذیر آزادی خواهان منطقه و مردم عراق بود. او دوستی دیرینه و پایداری با سازمان های چپ ایران داشت. درگذشت او خسروانی برای مردم اقلیم کردستان عراق، اتحادیه میهنی کردستان و دوستان پرشمار او در منطقه است. ما فقدان «مام جلال» را به خانواده طالبانی، همسر ایشان هیرو خان و فرزندانش، و یاران و دوستداران او تسلیت می گوئیم و خود را در سوگ آنان شریک می دانیم.

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

هیئت مسئولین کنشگران چپ

هیئت هماهنگی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - طرفداران وحدت چپ

۱۴ مهرماه ۱۳۹۶

سلب حق انتخاب بین بد و بدتر از ملت!

صادق کار



یادداشت سیاسی کارآنلاین

به گفته محمدجواد جمالی نوبندگانی عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس عده‌ای از نمایندگان مجلس در فکر تغییر نظام ریاستی به نظام پارلمانی هستند. به بیان این عضو کمیسیون امنیت ملی، عده دیگری از نمایندگان نیز که با این تغییر موافقت ندارند، خواهان افزایش دوره ریاست جمهوری به ۷ سال هستند.

علی خامنه‌ای در میانه دوره دوم ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، در پی بروز بیرونی اختلافاتی که با وی پیدا کرد و میانه‌اش با رئیس‌جمهور محبوبش به هم خورد، احتمال تغییر نظام ریاستی به نظام پارلمانی و بازگشت به نظام پارلمانی را که در ۱۰ سال نخست پس از انقلاب برقرار بود را برای نخستین بار مطرح کرد. اما در عمل تاکنون این احتمال همچنان در حد حرف باقی ماند و اقدام محسوسی برای اعمال آن انجام نشد. درواقع تغییر نظام پارلمانی به ریاست جمهوری ترفندی بود که خود خامنه‌ای با همدستی رفسنجانی برای تقسیم و تحکیم قدرت بین خودشان و دفع نخست‌وزیر وقت، میرحسین موسوی که هر دو در آن زمان از وی و سیاست‌هایش دل خوشی نداشتند، پیشه کردند.

اما پیروزی غافلگیرکننده خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری و شکل‌گیری جنبش اصلاح‌طلبی حول انتخابات مذکور، برآمد جنبش مردمی و نیرومندی که حول انتخابات ۸۸ شکل گرفت، شکست پیاپی کاندیداهای موردحمایت و وثوق بیت رهبری در چندین انتخابات به رغم اعمال تقلب و مهندسی انتخابات و بروز اختلاف بین خامنه‌ای با احمدی‌نژاد و رفسنجانی، خامنه‌ای و جناح راست را بر آن داشته تا با تغییر نظام ریاستی به پارلمانی هم خودشان را از عواقب انتخابات ریاست جمهوری برهانند و هم کنترل انحصاری قوه مجریه را برای خودشان تضمین کنند. به همین جهت به احتمال زیاد این طرح نظر به فرادستی طرفداران بیت رهبری در نهادهای اصلی قدرت و روحیه تسلیم طلبانه و سازشکارانه اعتدال‌گرایان، چنان که واقعه پیش‌بینی نشده‌ای رخ ندهد، و چرخ ایام به کام حکام بچرخد، تا پایان این دوره مجلس و نهایتاً تا پایان این دوره ریاست جمهوری از طرف نهادهای مربوطه به تصویب می‌رسد. درهرصورت، تصویب این طرح مستلزم حذف مقام ریاست جمهوری و برگشت به نخست‌وزیری است و این خود مستلزم تغییر در قانون اساسی است.

در نظام ولایی اکثر قوانین منجمله قوانین انتخاباتی علیه حقوق مردم هستند و هر تغییری نیز تاکنون در قوانین به وجود آمده با نیت اعمال محدودیت و محرومیت بیشتر مردم از حق و حقوقشان و دادن اختیارات و امتیازات بی‌حدوحصر به ولی فقیه و نهادهای تابع دستگاه فقاقت بوده است. هم ازاین‌رو مردم هم مخالف قانون اساسی کنونی و هم تغییرات صورت گرفته در آن و تغییر نظام ریاستی به پارلمانی‌اند، که انتخاب نخست‌وزیر را به مجلس گوش به فرمان ولی فقیه می‌سپارد و حتی امکان انتخاب بین بد و بدتر را نیز از مردم می‌ستاند. این اقدام گام دیگری در تداوم روندی است که در طول حیات جمهوری اسلامی با افت‌وخیز در جریان بوده است: افزایش شکاف بین جمهوری اسلامی و مردم، مدام با کوشش آن برای تحکیم وضع خود در دستگاه حکومت همراه بوده است. اما همان‌طور که مهندسی انتخابات گذشته نتوانست مانع استفاده مردم از فضای انتخاباتی برای نشان دادن مخالفتشان با نظام و شکل‌گیری اعتراضات و جنبش‌های مردمی شود، این ترفند نیز نمی‌تواند مانع ادامه مبارزات مردم علیه مستبدین و ستمگران حاکم در آینده شود. هر راهی را که به روی مردم بسته شود مردم راه دیگری را پیدا خواهند کرد تاکنون چنین بوده و از این به بعد تا زمانی که مردم به حقوقشان نرسیده باشند، چنین خواهد ماند.

از متن برنامه سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، مصوب کنگره چهاردهم

استراتژی سیاسی ما

جمهوری اسلامی مانع اصلی گذر به جامعه مدرن و تحول به یک کشور پیشرفته و دموکراتیک، برقراری آزادی، عدالت اجتماعی و حقوق بشر در کشور ما است. استراتژی ما برای رفع مانع اصلی و گذر به کشور پیشرفته و دموکراتیک و تحول در ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، استراتژی تحول‌طلبی است. استراتژی تحول‌طلبی مبتنی است بر اشاعه گفتمان آزادی، عدالت‌خواهی، دموکراسی، حقوق بشر و تقویت جامعه مدنی و سیاسی و جایگزینی دولت مدرن، دموکراتیک و سکولار در شکل جمهوری در ایران به جای جمهوری اسلامی است. سیاست‌های ما با این استراتژی تبیین می‌شود و در خدمت آن قرار می‌گیرد.

از نظر استراتژی تحول‌طلبی، حلقه اصلی و گره‌گاه تحولات جامعه ما، امر دموکراسی و دموکراتیزه کردن ساختارهای اجتماعی و به ویژه ساختار سیاسی، جامعه مدنی و مناسبات آندو است.

استراتژی تحول‌طلبی ضمن برخورد مثبت با رفرم سیاسی، بر دگرگونی ساختار سیاسی، بسیج نیروهای اجتماعی، سیاسی و جنبش‌های اجتماعی، بر گذر مسالمت‌آمیز از استبداد به آزادی و دموکراسی، بر کاربست اشکال مسالمت‌آمیز مبارزه، نافرمانی مدنی، بر مبارزه پارلمانی، مبارزه در "پایین" و "بالا" با وزن اصلی مبارزه در "پایین"، سازمان‌یابی گروه‌های اجتماعی، تقویت نهادهای مدنی، اتحاد استراتژیک نیروهای جمهوری‌خواه و دمکرات و اجتناب از حذف مخالفین مبتنی است. تلاش برای مشارکت حداکثر شهروندان صاحب رای - اعم از زن و مرد - در فرایند گذار به جمهوری دموکراتیک و سکولار از ارکان استراتژی سیاسی ما است.

نیروهای اجتماعی تحول در گذر به جامعه مدرن، از استبداد به دموکراسی، از دولت دینی به دولت سکولار و استقرار جمهوری مبتنی بر دموکراسی و سکولاریسم عبارتند از: طبقات مدرن جامعه (طبقه کارگر صنعتی، طبقه متوسط جدید و کارفرمایان صنعتی)، جنبش‌های اجتماعی (جنبش اعتراضی، جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی و جنبش حقوق بشر، حرکت ملی - قومی) و نهادهای مدنی و نیروهای سیاسی (نیروهای چپ، دمکرات، لیبرال و نیروهای مذهبی سکولار). تلاش برای نزدیکی نیروهای جمهوری خواه دمکرات و سکولار، اتحاد وسیع این نیروها و تقویت نقش آن، در مرکز ثقل سیاست اتحادهای ما قرار دارد.

تحقق برنامه ما در کوتاه مدت و به طور ضربتی امکان پذیر نیست و نیازمند کار سیاسی، فرهنگی و نهادسازی است. از نظر ما دستیابی به دموکراسی با کاربست و پایبندی به شیوه‌های دموکراتیک امکان‌پذیر است و ما در فرایند مبارزه برای دستیابی به اهداف برنامه، برای تامین حقوق بشر، آزادی بیان، مطبوعات، گردش آزادانه اطلاعات، آزادی فعالیت احزاب، سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های غیردولتی و عقب نشاندن رژیم حاکم در این و یا آن عرصه مبارزه می‌کنیم.

آیا استقلال اقلیم کردستان امکان پذیر است؟

فرخ نعمت‌پور



یادداشت سیاسی کارآنلاین

با برگزاری referendum در بیشتر مناطق کردنشین اقلیم کردستان، و مشارکت هفتاد و دو درصدی مردم در آن، طبق اخبار منتشره بیشتر از نود و یک درصد از رای دهنده‌گان به خواست جدائی از عراق رای داده‌اند، هفت و دو دهم درصد هم رای مخالف به صندوقها ریخته‌اند. با این حساب جمع درصد کسانی که شرکت نکرده‌اند و یا رای مخالف داده‌اند تقریباً به ۲۸ درصد می‌رسد.

اما سؤال این است که آیا علیرغم پیشرفت روند referendum، امکان استقلال اقلیم کردستان وجود دارد؟

علاوه بر مخالفت های جهانی و منطقه‌ای با referendum اقلیم که امر استقلال و جدائی آن را با مشکلات جدی مواجه می‌کند، و نیز موانع اقتصادی و سیاسی بر سر راه اقلیم که از طرف عراق، ترکیه و ایران اعمال خواهند شد، خود بافت قومی مناطقی از کردستان که در آن اقلیت های دیگر هم زندگی می‌کنند، سد مهمی بر سر راه استقلال اند. بویژه تنوع بافت قومی در کرکوک که چهل درصد نفت عراق در آنجا وجود دارد نسبت به سایر مناطق از اهمیت بیشتری برخوردار است. شهر و استانی حیاتی که بدون آن تقریباً رویای استقلال برای کردها عملاً غیرممکن است.

اقلیم کردستان با برگزاری همه‌پرسی قدم در راه پر سنگلاخی گذاشته است که عبور از آن آسان نمی‌نماید. به‌ویژه با توجه به مواد مصوبه در مجلس عراق که در سیزده ماده، مجازات‌های سنگینی را برای اقلیم و مقامات آن پیش بینی کرده است

همچنین یکی دیگر از پیامدهای referendum معنای ضمنی الغای قانون اساسی و مندرجات آن از طرف کردستان خواهد بود که خود اقلیم در جریان ایجاد دولت جدید بعد از سقوط صدام در آن مشارکت جدی کردند و بدان رای دادند. بدین ترتیب عملاً دوران جدیدی در روابط میان اقلیم و حکومت مرکزی عراق درست شده است که بکلی متمایز از گذشته است.

اگر در میان مخالفت های جهانی که بیشتر جنبه سیاسی دارند، به مخالفت سازمان ملل با امر referendum و جدائی اقلیم از عراق توجه کنیم، می‌بینیم که نگرانی سازمان ملل بیشتر از جنبه بروز و تشدید درگیری‌ها در میان اقوام و مذاهب مختلف متعاقب این استقلال است. در شرایطی که اقلیت های غیر کرد مخالف چنین روندی هستند، نمی‌توان تنها بر اساس خواست کردها این

استقلال کردستان عراق بدان معنا نیست که به مخالفت با امر referendum برخیزیم، اما referendum در منطقه‌ای که این چنین از تنوع قومی - اتنیکی برخوردار است باید امر تأمین

علاوه بر مخالفت های جهانی و منطقه‌ای با referendum اقلیم که امر استقلال و جدائی آن را با مشکلات جدی مواجه می‌کند، و نیز موانع اقتصادی و سیاسی بر سر راه اقلیم که از طرف عراق، ترکیه و ایران اعمال خواهند شد، خود بافت قومی مناطقی از کردستان که در آن اقلیت های دیگر هم زندگی می‌کنند، سد مهمی بر سر راه استقلال اند

خواسته‌های ملی را در فرمهای دیگری که متفاوت از فرم دولت - ملت اند را هم مدنظر داشته باشد. وگرنه referendum به ضد خود تبدیل خواهد شد و در درازمدت نتیجه معکوس خواهد داشت. شاید اینجا این سؤال مطرح شود referendumی که هدفش کسب استقلال بود چگونه می‌تواند به وسیله‌ای برای هدفی دیگر تبدیل شود. ولی باید گفت که اعمال اراده سیاسی می‌تواند در فرمهای مختلف به پیش برده شود و الزاماً تنها به استقلال در یکی از فرمهای کلاسیکی آن محدود نمی‌شود. موقعیت داخلی، منطقه‌ای و جهانی می‌تواند که اقلیم در این مورد انعطاف بیشتری بخرج دهد و تنها خود را به فرم اعلام شده خلاصه نکند.

البته گزینه دیگری هم برای دستداران دولت - ملت وجود دارد، که آن هم حل مسئله به کمک سلاح و خون است، چنانکه بارزانی در یکی از سخنرانی های خود بدان اشاره کرد. که البته این اشاره هم در واقع برگرفته از فاکت‌های تاریخی است، آنجا که تقریباً همه دولت - ملت های جهان با کمک زور، خون و سرکوب دیگران پا به عرصه وجود نهاده‌اند.

اقلیم کردستان با برگزاری همه‌پرسی قدم در راه پر سنگلاخی گذاشته است که عبور از آن آسان نمی‌نماید. به‌ویژه با توجه به مواد مصوبه در مجلس عراق که در سیزده ماده، مجازات‌های سنگینی را برای اقلیم و مقامات آن پیش بینی کرده است.

امید است نتیجه referendum ۲۵ سپتامبر در اقلیم کردستان، همراه با درایت مقامات اقلیم به وسیله‌ای برای گفتگو با دولت مرکزی عراق برای تفاهم بهتر تبدیل شود و روند همگرایی را در این کشور بحران زده تقویت کند. اظهارات خود بارزانی و نخست وزیر اقلیم که بر خلاف دوران قبل از referendum زبان و بیانی نرم داشتند، این امید را تقویت می‌کند. اگرچه اقدامات اخیر مجلس عراق و سخنان عبادی علیه referendum این امید و روند همگرایی را تضعیف می‌کند.

مناطق را تجزیه کرد و مردمان غیرکرد را ناچار به زندگی در کشور جدید کرد. این امری خلاف همان حقوق بشر و میثاقهای جهانی است که جمعی می‌توانند بر اساس آن خواست جدائی را مطرح کنند. حتی مراجعه به آرای اکثریت هم نمی‌تواند بدان مشروعیت قانونی و حقوقی بدهد و چنین امری تنها زمانی امکان پذیر است که اقلیت های موجود دیگر هم به روند جدائی از عراق و گرویدن به کشور جدید کردستان بپیوندند. به بیانی دیگر، با توجه به اینکه در مناطقی از کردستان، اقلیت‌های نیرومندی از ترکمن و عرب و ... وجود دارند و استقلال کردستان با مخالفت شدید آنها و در نتیجه به برافروختن جنگهای قومی منتهی می‌شود،

همچنین یکی دیگر از پیامدهای referendum معنای ضمنی الغای قانون اساسی و مندرجات آن از طرف کردستان خواهد بود که خود اقلیم در جریان ایجاد دولت جدید بعد از سقوط صدام در آن مشارکت جدی کردند و بدان رای دادند

بنابراین جلب پشتیبانی جهانی برای چنین روندی بسیار مشکل خواهد بود. البته یک ال‌ترناتیو این هست که این اقلیتها نظر اکثریت را بپذیرند و به روند جاری بپیوندند، اما شواهد حاکی از آن است که چنین نگرش و انگیزه‌ای اساساً در میان آنان وجود ندارد و حتی در آینده نزدیک هم نمی‌توان احتمال وقوع آن را پیش بینی کرد. دو رویداد مهم که در شورای شهر کرکوک در رابطه با برافراشتن پرچم اقلیم در این شهر و یا امر referendum روی دادند می‌تواند فاکت‌های مهمی در این مورد باشند.

امر referendum در کردستان عراق، تشکیل دولت بر اساس فرم دولت - ملت را هدف خود قرار داده‌است. اما چنانکه اشاره شد این فرم در مناطقی که از لحاظ قومی متنوع هستند با مشکلات جدی مواجه است. ولی از طرف دیگر تجربه کردهای سوریه را داریم که در تلاش اند نوع دیگری از شکل ارگانی - سیاسی در قدرت سیاسی برای تحقق خواسته‌های ملی خود ایجاد کنند که درست ناظر بر این پیچیدگی تنوع قومی - ملی در مناطق مهمی از کردستان سوریه، بویژه در خطوط تماس با دیگر اقلیتهاست. تجربه کردهای سوریه که فرم دولت - ملت را نفی می‌کنند، فرمی که در آن ملتی دست بالا را دارد و اتوریتته خود را تحمیل می‌کند، تجربه دیگرست که در میان کردها طرفداران بسیار دارد. اگرچه هنوز هم در آنجا با توجه به ادامه درگیری‌ها و عدم ثبات سیاسی، معلوم نیست که کل روندها به کدامین سو می‌روند.

البته گذاشتن علامت استفهام بر امکان

شمشیر دو لبه رفراندوم

فرخ نعمت‌پور



علیرغم همه کمی و کاستی‌های درون اقلیم کردستان و مخالفت‌های جامعه جهانی و تهدیدات دولت‌های منطقه‌ای همسایه عراق، و نیز مخالفت جدی خود دولت مرکزی عراق، رفراندوم در روز ۲۵ سپتامبر در بیشتر مناطق کردنشین عراق برگزار شد. پیش‌بینی‌ها حاکی از آن‌اند که بیشتر مردم به جدائی از عراق رأی خواهند داد و خواهان تشکیل کشور مستقل کردستان خواهند شد.

تا جائیکه که به خود برگزاری رفراندوم برمی‌گشت، اجرای آن اساساً با مشکل خاصی روبرو نبود. با توجه به کنترل خود کردها بر مناطق تحت کنترلشان، و نیز با بسیج نیروهای امنیتی، نظامی و انتظامی و همکاری مردم، امر همه‌پرسی در کلیت خود با آرامش انجام شد. برگزاری رفراندوم موجی از شادی و پایکوبی نه تنها در خود اقلیم، بلکه در سایر مناطق کردنشین هم با خود به همراه آورد و همبستگی کردها را در سطحی گسترده به نمایش گذاشت.

اما برگزاری رفراندوم یک مسئله، و عواقب آن و نیز عملی کردن نتیجه آن مسئله دیگری است. با توجه به عدم تمهیدات لازم برای این همه‌پرسی و مخالفت‌های جدی جهانی و منطقه‌ای، این سؤال می‌تواند مطرح باشد که مسئولین اقلیم با نتیجه آن چه خواهند کرد؟ تا جایی‌که به اولین واکنش‌ها برمی‌گردد، ظاهراً تا زمانی قابل پیش‌بینی تغییرات چندانی روی نخواهد داد؛ نه قرار است پرچم عراق در کردستان برداشته شود، نه مرز تعیین شود و نه استقلال اعلام شود. مقامات اقلیم در نظر دارند از نتیجه رفراندوم برای چانه زنی با دولت مرکزی بهره‌جویند، و این بار چانه‌زنی نه بر سر بودجه و مسائلی از این دست، بلکه بر سر به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت و پذیرش آن توسط رژیم عراق خواهد بود. به این ترتیب مقامات اقلیم در نظر دارند که از نتیجه همه‌پرسی برای تحمیل اراده خود برای جدائی قانونی و غیر خشونت‌آمیز از عراق استفاده کنند.

اما از طرفی دیگر مقامات عراقی با توسل به مفادی از قانون اساسی عراق و غیرقانونی خواندن فراخوان و اجرای رفراندوم، نه تنها قدمی عقب ننشسته‌اند، بلکه از طریق مجلس نمایندگان و شورای امنیت ملی خود، خواهان اعمال گسترده، از جمله در زمینه کنترل مرزها، انتقال کنترل میدان‌های نفتی به حکومت مرکزی و ارسال نیروی نظامی به مناطق مورد اختلاف با کردها شده‌اند. از جانبی دیگر، جمهوری اسلامی و ترکیه بر تهدیدات خود افزوده‌اند و در مواردی اقدام به اعمالی کرده‌اند تا به اقلیم کردستان بگویند که در مخالفت خود با روند موجود واقعاً جدی‌اند.

تا جایی‌که به کشورهای قدرتمند دیگر از جمله آمریکا و روسیه برمی‌گردد، آنان نیز کماکان خواهان عراقی متحد و یکپارچه هستند. بویژه آمریکا خواهان عراقی متحد است زیرا که برای تحدید قدرت ایران آن را مناسب‌تر ارزیابی می‌کند. حضور کردها در دولت مرکزی، از نفوذ ایران می‌کاهد و این به نفع آمریکاست. آمریکا نمی‌خواهد مناطق دیگر عراق را دودستی تقدیم ایران کند.

بنابراین تا جایی‌که به عملی کردن نتیجه رفراندوم برمی‌گردد، دست مقامات اقلیم کردستان زیاد باز نیست و آنان با مسائل عدیده و مشکلات بسیار مهمی روبرویند که برداشتن آن‌ها از سر راه آسان نمی‌نماید. بنابراین سؤال این است که واقعاً مقامات اقلیم با اجرای همه‌پرسی در پی چه چیزی بودند و هستند؟

جواب این سؤال را باید در دو مورد خلاصه کرد: مورد اول، عبارت است از برگرداندن مشروعیت به حاکمان کردستان که در این ۲۵ سال زمامداری خود، تجربه خوبی ارائه نکردند و جامعه کردستان را کماکان در انشقاق سیاسی و بحران‌های اجتماعی و اقتصادی نگه داشتند. آنان با بازی کردن بر روی احساسات ناسیونالیستی مردم کردستان و دمیدن بر آتش برافروخته آن، موقعیت خود را به نوعی احیا کردند، و مورد دوم اینکه چنین به نظر می‌رسد که با توجه به بن‌بستی که اقلیم در آن افتاده بود، آنان گشودن راه را در ریسکی دیده‌اند که حتی در صورت تحمیل فجایعی دیگر بر جامعه کردستان، یک بار دیگر دل جامعه جهانی را ببرد بیاورد و به مانند سال ۱۹۹۱ کاری کارستان برایشان انجام دهند. درواقع بارزانی بدون ارائه یک نقشه راه، در حقیقت چشم به آینده دارد، آینده‌ای نامعلوم که شاید از دل آن تحولاتی مثبت به نفع اقلیم بیرون بیاید!

جنگ جناح‌ها ...

ادامه از صفحه ۷

در همان موقع هم حق و حقوق کارگران این کارخانه به شدت امروز لگد مال می‌شد، اما رسانه‌های آن‌ها نه اخبار اعتصاب‌های کارگران را منتشر می‌کردند و نه حمایتی از کارگران حق طلب داشتند.

خلاء یک آلترناتیو دمکراتیک و عدالت خواه، باعث میدان داری جناح‌های حکومتی گردیده که بر سر مسایل اساسی و بویژه حق و حقوق کارگران و سیاست خصوصی سازی با هم اختلاف چندانی ندارند و هر کدام شان کوشش می‌کنند با دادن وعده‌های دروغ کارگران و مردم عادی را به پای صندوق‌های رای بکشاند و آرای آنان را از خود کنند، اما پس از هر انتخابات هرکدام شان که رئیس دولت یا وکیل و وزیر می‌شوند، زیر همه قول و قرارهایشان می‌زنند و نتیجه اش همین می‌شود که دیده‌ایم و می‌بینیم.

هم اکنون جناح رقیب دولت که برای انتخابات آتی خیز برداشته با بهره برداری از ناراضی‌های فزاینده کارگران و سایر گروه‌های اجتماعی مردمی تلاش می‌کند با تظاهر به عدالت خواهی و دادن وعده‌های عدالت خواهانه این توده عظیم را به دنبال خود بکشاند. کارگران و سازمان‌های کارگری اکنون در موقعیتی قرار دارند که می‌توانند با ادامه و گسترش اعتراض‌های شان و ایجاد امید در میان مردم سرخورده از جناح‌های حکومتی، زمینه یک آلترناتیو دمکراتیک متعهد به آزادی و عدالت اجتماعی جامعه را به حرکت درآورند و نگذرانند جناح‌های حکومتی مردم و کشور را وجه المصلحه سیاست‌های ضد مردمی خود کنند.

فعال شدن جنبش‌های اجتماعی، ضرورت امروز جامعه ما است

جنگ جناح‌ها بر سر مصادره واحد های صنعتی

صادق کار



اذهان را بفریبند.

اما واقعیت این است که دوران این گونه مانورهای فریبنده به واسطه حدت یابی و قطبی شدن فزاینده مبارزات اجتماعی به سر آمده و خود این نیرو نیز در آینده نزدیک باید تاوان این برخوردهایش را بپردازد.

در عوض رسانه ها و عوامل جناح رقیب طرفداران دولت سعی می کنند با انعکاس بخشی از اعتراض های کارگران و تظاهر به حمایت از کارگران معترض از آب گل آلود ماهی خودشان را بگیرند و این در حالی است که همه می دانند که خود این جناح پیشگام سیاست خصوصی سازی و واگذاری مفت و رایگان بسیاری از واحدهای تولیدی به منسوبان و نهادهای تحت هدایت خودشان بوده و اختلاف شان با دولت روحانی نه به خاطر خصوصی سازی و حقوق کارگران بلکه بر سر سهم جناحی از ثروت های جامعه است و کارخانه هپکو هم اولین بار در زمان احمدی نژاد با شرایط مشابه به واگن سازی کوثر که منسوب به همین جناح است، واگذار شد و سال گذشته دوباره هپکو را سازمان خصوصی سازی از "واگن سازی کوثر پس گرفت و در خرداد ماه گذشته به هیдро اطللس واگذار کرد.

در همان موقع هم حق و حقوق کارگران این کارخانه به شدت امروز لگد مال می شد، اما رسانه های آن ها نه اخبار اعتصاب های کارگانش را منتشر می کردند و نه حمایتی از کارگران حق طلب داشتند.

خلاء یک آلترناتیو دموکراتیک و عدالت خواه، باعث میدان داری جناح های حکومتی گردیده که بر سر مسایل اساسی و بویژه حق و حقوق کارگران و سیاست خصوصی سازی با هم اختلاف چندانی ندارند و هر کدام شان کوشش می کنند با دادن وعده های دروغ کارگران و مردم عادی را به پای صندوق های رای بکشانند و آرای آنان را از خود کنند، اما پس از هر انتخابات هرکدام شان که رئیس دولت یا وکیل و وزیر می شوند، زیر همه قول و قرارهایشان می زند و نتیجه اش همین می شود که دیده ایم و می بینیم.

هم اکنون جناح رقیب دولت که برای انتخابات آتی خیز برداشته با بهره برداری از نارضایتی های فزاینده کارگران و سایر گروه های اجتماعی مردمی تلاش می کند با تظاهر به عدالت خواهی و دادن وعده های عدالت خواهانه این توده عظیم را به دنبال خود بکشاند. کارگران و سازمان های کارگری اکنون در موقعیتی قرار دارند که می توانند با ادامه و گسترش اعتراض های شان و ایجاد امید در میان مردم سرخورده از جناح های حکومتی، زمینه یک آلترناتیو دموکراتیک منعقد به آزادی و عدالت اجتماعی جامعه را به حرکت در آورند و نگذارند جناح های حکومتی مردم و کشور را وجه المصلحه سیاست های ضد مردمی خود کنند.

توسط وزیر صنایع را داد، تو گویی همه این تخلفات و قانون شکنی ها یک روزه اتفاق افتاده و مسئولان تا آن روز از وجودشان بی خبر بوده اند!

سازمان خصوصی که زیر نظر دولت فعالیت می کند، بنا به گفته یکی از نمایندگان مجلس که جزو دار و دسته جناح مخالف دولت است، کارخانه ۳۰۰ میلیارد تومانی هپکو به مبلغ ۱۰ میلیون تومان و بدون تضمین مالی به کسی فروخته شده که کلی به دولت و تامین اجتماعی بدهی پرداخت نشده دارد. کارخانه آذربای هم گفته شده که بدون دریافت هیچ پولی به یک دلال بورس واگذار شده. این آقا ظاهراً آن قدر خیالش راحت و پشتش قرص بوده که رفته مقدار زیادی وام هم برای امور کارخانه ای که معلوم نیست چگونه و به چه دلیل مفت به چنگ آورده گرفته، ولی آن را در جای دیگری سرمایه گذاری نموده! به احتمال قوی اگر پرونده سایر واحدهایی که تا کنون توسط "سازمان خصوصی سازی" واگذار شده اند، گشوده و واکاوی شوند، کم و کیف واگذاریشان مشابه "هپکو و آذربای" است.

نکته تامل برانگیز در این خصوص این است که مقامات دولتی، نمایندگان مجلس و مقامات ارشد قضایی و سرمداران همه جناح ها از قبل از کم و کیف این واگذاری ها مطلع بوده اند، اما با این وجود تا قبل از اعتصاب های هفته گذشته نه تنها اقدامی در این خصوص نکردند، بلکه از کارفرمایان فاسد و زورگوی این کارخانه که باید محاکمه می شدند، حمایت می کردند و تا آن جا پیش رفتند که نیرو های امنیتی را به مصاف کارگران فرستادند و بجای کارفرمایان مجرم کارگران بی گناه را مجازات کردند.

افشای جزئیاتی از این دو واگذاری برای تشکیل پرونده و محاکمه مسئولان سازمان خصوصی سازی و سلب مسئولیت از آنان به تنهایی کافی است، اما به خاطر آن که اکثر مسئولان نیز خودشان به نحوی از انجا به فساد اقتصادی آلوده اند، بعید به نظر می رسد اقدامی جدی در این خصوص انجام دهند.

اما وابستگان به جناح های حکومتی که نگران پیامدهای رو شدن بخشی از فسادهایشان هستند، مانند همیشه بجای پیگرد عوامل این فسادهای آشکار و غیر قابل کتمان تلاش می کنند، تقصیر را به گردن رقیبان شان بیندازند.

طرفداران دولت و اصلاح طلبان به رغم ادعای مخالفتشان با فساد و طرفداری از حقوق شهروندی، ظاهراً به این بهانه که اعتراض های کارگری موجب تضعیف دولت و به سود جناح رقیب شان تمام می شود در مقابل سیاست های ضد کارگری دولت و سرکوب اعتراض های مدنی کارگران به آن، حتی وقتی بخشی از این فسادها در اثر حرکت های کارگران افشا می شود، سکوت اختیار می کنند و در حالی که می دانند و می بینند که شخص روحانی هم در برخورد با کارگران و خصوصی سازی همان خط مشی احمدی نژاد را دنبال می کند، همه تقصیر ها را گردن دولت احمدی نژاد می اندازند تا از خود و دولت رفع تقصیر و مسئولیت کنند و

به دنبال اعتراض های گسترده خیابانی کارگران "آذربای و هپکو" در هفته گذشته، همان طور که ما در یادداشت هفته پیش ارزیابی کرده بودیم، مسئولان دولتی مجبور به عقب نشینی شدند و قسمتی از دستمزدهای معوقه کارگران شرکت هپکو و آذربای در ۸ مهر به حساب آنان واریز شد.

"پایگاه اطلاع رسانی استانداری مرکز" که این خبر را منتشر کرده، اطلاع بیشتری در این مورد نداد، اما بنا به گفته "زمانی قومی" استاندار استان مرکزی "ادارات مربوطه و مسئولان شعب بانک ملی و مرکزی به رغم ایام تعطیلات برای انجام این کار همکاری کرده اند، آن طور که از گفته های استاندار بر می آید دلیل بسیج ادارات مربوطه برای پرداخت دستمزد کارگران معترض در ایام تعطیل ادامه اعتصاب کارگران تا لحظه واریز کردن پول بوده است.

قبل از آن نیز بارها کارگران این دو کارخانه بطور جداگانه به منظور وادار نمودن کارفرماییشان به پرداخت دستمزدهای عقب افتاده شان مبادرت به اعتصاب و اعتراض کرده بودند و پس از مدتی در اثر وعده های مسئولان و کارفرماییشان به سر کار برگشته بودند، ولی کارفرمایان به وعده هایشان عمل نمی کردند، ولی این بار تظاهرات همزمان و متحدانه کارگران هر دو کارخانه و ناکامی مسئولان و نیروهای امنیتی برای درهم شکستن اعتصاب و راندن کارگران از خیابان موجب شد، به رغم تعطیلی ادارات قسمتی از حقوق کارگران را به آن ها پرداخت کنند.

یکی دیگر از خواست های کارگران بازگرداندن این کارخانه ها به بخش عمومی تحت نظارت دولت بود، که مسئولان دولتی تا قبل از این اعتصاب حتی حاضر به گفت و گو در مورد آن نبودند. ولی اعتصاب کارگران و افشای جزئیات واگذاری رایگان این دو واحد کلان صنعتی به یک دلال بورس و یک نفر دیگر که بقول مسئولان به خاطر ندادن بدهی هایشان به اداره مالیات و تامین اجتماعی در هنگام واگذاری ممنوع الخروج و فاقد اهلیت بوده، توسط سازمان خصوصی سازی چنان تکان دهنده بود که کل سیاست خصوصی سازی و مسئولان دولتی را سراسیمه وادار به واکنش کرد.

وزیر کار بلافاصله برای قانع کردن کارگران عازم اراک شد و با اکثر خواست های کارگران ظاهراً موافقت کرد، مدیر و در واقع مالک آذربای به جرم تخلف مالی بازداشت شد، و یکی از نمایندگان مجلس خبر از بررسی لغو واگذاری هپکو

روز معلم هم مصادره شد بمناسبت "روز معلم"

بداله بدلی

کرمان بود در مهرماه ۵۸ در این شهر ترور کردید و در اقدامی دیگر ۴۰ نفر از معلمان بندرعباس نیز در مهرماه ۵۸ اخراج شدند و پس از آن هزاران معلم را در سراسر ایران اخراج گردیدند.

پس از اخراج معلمان دگراندیش، فضای مدارس جولانگاه معلمان و دانش‌آموزان حزب الهی و بسیجی گردید و برنامه ریزان کلان آموزش و پرورش شعائر و باورها و خرافات را به بهانه آموزه‌های دینی به دانش‌آموزان القا کردند و قرآن خواندن و نماز خواندن در مدارس ترویج گردید و هزاران طلبه را برای آموزش احکام اسلام راهی مدارس کردند تا به دانش‌آموزان احکام دینی و اطاعت از ولایت فقیه را بیاموزند، اما پس از ۲۸ سال چون آموزش‌های دینی با واقعیات زندگی و دستاوردهای دانش بشری انطباق ندارد نتیجه مطلوب را بست نیارود و رژیم در القای باورهای دینی به دانش‌آموزان ناموفق بود.

در سال ۷۶ باروی کار آمدن دولت خاتمی گشایش اندکی در فضای سیاسی پدید آمد و معلمان موفق شدند ۴۵ کانون مستقل در سراسر ایران ایجاد کنند، اما همواره با کارشکنی و فشار مواجه بودند.

در زمان احمدی‌نژاد سیاست تهدید و ارباب معلمان بیش از گذشته دنبال شد، و کانون‌های مستقل به تدریج منحل شدند. اکنون معلمان و کادر آموزش و پرورش شامل یک میلیون و سیزده هزار نفر است که هفتصد هزار آنان معلمانند که بیش از هشتاد درصد معلمان را زنان تشکیل می‌دهند.

در شرایط کنونی معلمان برای جبران کمبود حقوق و تأمین هزینه‌ها ناچارند در اوقات غیر از تدریس به حرفه‌های دیگر روی بیاورند و با توجه به توانایی‌های خود به حرفه‌هایی مانند مسافرکشی، کار در شرکت‌های خصوصی، دست‌فروشی و یا کار در نگاه‌های معاملات اتومبیل و یا املاک و یا تدریس خصوصی بپردازند، کارهای اضافی معلمان که اغلب باروحیه آنان خوانایی ندارد، توان و احساس مسئولیت آنان را در تدریس کاهش می‌دهد، که پیامد آن افت سطح تحصیلی است.

نیروهای امنیتی همواره حرکات معلمان را زیر نظر داشته‌اند زیرا به نقش معلمان و تأثیر آنان در جامعه آگاه‌اند؛ اما معلمان نیز همواره از هر فرصتی برای ابراز خواسته‌های برحق خود استفاده کرده‌اند، در سال ۷۸ پس از تصویب ماده ۱۰ احزاب، معلمان مجوز فعالیت دریافت کردند و کانون معلمان آغاز به کار کرد؛ اما دولت خواسته‌های آنان را برآورده نکرد. در اسفندماه ۸۵ حدود بیست هزار معلم برای مطالبات صنفی و افزایش حقوق خود در میدان بهارستان به مدت ۳ روز اجتماع کردند؛ مقامات مسئول تعهد دادند که به خواسته‌های آنان رسیدگی خواهند کرد، اما در روز ۲۳ اسفند معلمان مورد یورش قرار گرفتند. و خواسته‌ها نیز تحقق نیافت و سخنگوی کانون علی‌اصغر ذاتی و بیشتر اعضای کانون به نام‌های رسول بداعی، محمود بهشتی، لنگرودی، علی‌اکبر باغانی، ...

ادامه در صفحه ۲۰

پلیس با شلیک تیر هوایی قصد ارباب و برهم زدن صفوف را داشتند، اما معلمان همچنان مقاومت می‌کردند؛ در این حین سرگرد شهرستانی رئیس کلانتری بهارستان، خانعلی دبیر دبیرستان جامی و دانشجوی دوره دکترای دانشکده الهیات را با شلیک گلوله به قتل رساند. معلمان جنازه خانعلی را بر سر دست بلند کرده و با شعار او را به بیمارستان رساندند. در روز تشییع جنازه خانعلی تمام مدارس تهران تعطیل شدند و ده‌ها هزار معلم و دانش‌آموز در این مراسم شرکت کردند. پس از کشته شدن خانعلی مطالبات معلمان از عرصه صنفی فراتر رفته و به خواسته‌های سیاسی فراروید. خواسته‌های معلمان عبارت بود از:

- ۱ - برکناری دولت
- ۲ - محاکمه قاتل خانعلی؛
- ۳ - برگزیدن محمد درخشش رئیس باشگاه مهرگان به‌عنوان وزیر فرهنگ.

معلمان با این حرکت خود جامعه را که بعد از کودتای ۲۸ مرداد دچار رکود شده بود از حالت سکون خارج کردند و موجب امیدواری دیگر نیروهای مترقی گردیدند. شاه در برابر موج عظیم وبی سابقه حرکت اعتراضی معلمان عقب‌نشینی کرد و با استعفای شریف امامی موافقت کرد و علی‌امینی مهره موردنظر آمریکاییان را به نخست‌وزیری برگزید، امینی در اولین اقدام درخشش را به وزارت فرهنگ برگزید و میزان حقوق معلمان را افزایش داد و به حداقل ۶۰۰ تومان رساند.

پس از این پیروزی، معلمان بعد از ۶ روز اعتصاب به مدارس بازگشتند و دانش‌آموزان، معلمان خود را گل‌باران کردند، و در تمام مدارس برای احترام به یاد خانعلی یک دقیقه سکوت اعلام گردید مدرسه جامی نیز بنام خانعلی تغییر نام یافت و روز ۱۲ اردیبهشت روز ترور خانعلی بنام روز معلم رسمیت یافت.

از سال ۴۱ تا سال ۵۷ معلمان از داشتن کانون صنفی مستقل محروم بودند. در اوایل سال ۵۷ با آغاز جنبش ضد دیکتاتوری علیه رژیم شاه، معلمان جزو اولین اقبال بودند که با ایجاد تشکل‌های خود و سازمان‌دهی دانش‌آموزان نقش برجسته‌ای در اعتلای جنبش ضد دیکتاتوری ایفا کردند و اولین کانون مستقل معلمان در ۱۶ مهرماه ۵۷ در کرمانشاه ایجاد گردید، بنیان‌گذار این کانون هرمز گرجی بیانی بود که در ۲۹ مرداد ۵۸ به همراه چند معلم دیگر به جوخه اعدام سپرده شدند.

پس از انقلاب در روز بارگشایی مدارس درحالی‌که باید یکی از ده‌ها هزار معلم به‌عنوان نماینده معلمان، بازگشایی مدارس را اعلام می‌کرد، آقای رفسنجانی بر صفحه تلویزیون ظاهر شد و بازگشایی مدارس را اعلام کرد؛ و با موعظه و نصیحت، دانش‌آموزان را به عبادت و حمایت از رژیم فراخواند.

حاکمیت که معلمان مترقی، چپ و مجاهد را مانع پیشبرد برنامه‌های اسلامی سازی مدارس می‌دید، به تبعید، اخراج و حتی ترور معلمان دگراندیش دست یازید و آموزگاری بنام فدایی که از سازمان دهندگان جنبش معلمان

از سوی سازمان فرهنگی یونسکو روز ۵ اکتبر برابر با ۱۲ مهرماه به‌عنوان روز معلم نام‌گذاری شده است. در ایران از سال ۱۳۴۰ تا انقلاب روز ۱۲ اردیبهشت روز ترور دکتر خانعلی دبیر دبیرستان‌های تهران به پیشنهاد معلمان، به‌عنوان روز معلم نام‌گذاری شد. اما پس از انقلاب روز معلم که دستاورد مبارزات پیگیر معلمان و خون‌بهای جان‌باختن خانعلی بود مصادره شد و روز ترور آیت اله مرتضی مطهری استاد دانشکده الهیات به دست گروه فرقان که برحسب اتفاق آن روز هم روز ۱۲ اردیبهشت بود روز معلم نام گرفت.

در جوامعی که بر اساس اصول دموکراتیک اداره می‌شود، معلمان به‌مثابه قشر فرهنگی جامعه می‌توانند نقش برجسته‌ای را در پیشرفت آموزش و پرورش، جامعه و سازندگی نسل‌های آینده ایفا کنند اما در جوامعی مانند جامعه ما که خودکامگی بر آن حاکم است، معلمان نه تنها نمی‌توانند نقش سازندگی خود را در حوزه آموزش و پرورش ایفا کنند، بلکه خواسته‌ها و مطالبات آنان نیز نادیده گرفته می‌شود و افزون بر آن این قشر فرهنگ‌ساز از داشتن انجمن صنفی خود نیز محروم است. اما با تمام مشکلاتی که این قشر آگاه و پیشرو متحمل می‌شود در دشوارترین شرایط برای کسب حقوق صنفی و بهبود شرایط آموزشی همواره تلاش کرده‌اند و در عرصه سیاسی نیز از پیشگامان مبارزه برای کسب آزادی و عدالت بوده‌اند و معلمان آزادیخواهی در راه آرمان‌های عدالت‌خواهانه جان باخته‌اند.

در شرایط کنونی ایران و با در نظر داشت هزینه‌های سرسام‌آور زندگی و تورم روزافزون، میزان حقوق معلمان نه تنها متناسب با وظایف و مسئولیت سنگین آنان نیست بلکه به‌هیچ‌وجه حقوق دریافتی ناچیز معلمان پاسخگوی نیازهای ابتدایی یک خانواده نیست.

معلمان به‌جز برهه‌هایی از تاریخ کشورمان که از فضای نسبتاً باز سیاسی برخوردار بوده و امکان تشکیل کانون‌های صنفی وجود داشته است، همواره از داشتن کانون مستقل محروم بوده‌اند. در اسفندماه سال ۱۳۳۹ که فضای نسبتاً باز سیاسی به وجود آمده بود، معلمان در باشگاه مهرگان که در واقع کانون صنفی معلمان بود پیشنهادی را در مورد افزایش حقوق به دولت ارائه دادند و معلمان سراسر کشور با امضای طومارهایی از این خواسته حمایت کردند، در آن سال‌ها حقوق یک معلم به‌مراتب کمتر از حقوق دیگر کارمندان به‌ویژه در شرکت نفت و سازمان برنامه بود. در اردیبهشت ۱۳۴۰ هزاران معلم برای دستیابی به خواسته‌های خود در یک اعتصاب عمومی از رفتن به کلاس‌های درس خودداری کردند و با تجمع در میدان بهارستان در مقابل مجلس به زمین نشستند، مأموران با ماشین‌های آپاش سعی کردند معلمان را متفرق کنند و مزدوران لمپن نیز با چاقو چند معلم را مجروح کردند، مأموران

خط فقر در شهریور ماه ۹۶ برابر ۴ میلیون و ۹۶۰ هزار تومان + محاسبات و جدول‌های مربوطه

حمید ترابی

محاسبات بر طبق جداول زیر نشان می‌دهد که حداقل هزینه زندگی یک خانواده چهار نفره ماهانه ۴ میلیون و ۹۶۰ هزار تومان در شهریور ماه ۹۶ می‌باشد، این در حالی است که حداقل دستمز ۹۳۰ هزار تومان (کمتر از یک پنجم این میزان) برای سال ۹۶ تعیین شده است. محاسبات انجام شده بر طبق جدول زیر نشان می‌دهد که هزینه خوراکی یک خانوار ۴ نفره در شهریور ماه ۹۶ برای ۱۸ قلم کالای اساسی به نرخ‌های در سطح شهر حدود یک میلیون و ۲۵۸ هزار تومان می‌باشد.

به صورت کلی محاسبات صورت گرفته در ۱۲ بخش از خوراکی‌ها، دخیانیات، مسکن، کفش و پوشاک، اثاثیه، بهداشت و درمان، حمل و نقل، ارتباطات، امور فرهنگی و تفریحی، تحصیل، رستوران و هتل و کالاهای و خدمات متفرقه صورت گرفته است. سهم خوراکی‌ها در سبد هزینه‌های خانوار کشور دارای ۲۷,۳۸ درصد، سهم مسکن ۳۲,۸۲ درصد، سهم بهداشت و درمان ۶,۹۸ درصد، حمل و نقل ۹,۸۷ درصد، خرید اثاثیه منزل ۵,۱۳ درصد و کفش و پوشاک نیز ۴,۹۵ درصد است. سهم مابقی اقلام به مراتب کمتر از ارقام ذکر شده است.

بر طبق استاندارد در محاسبه هزینه مسکن، هزینه متوسط اجاره به همراه کلیه هزینه‌های جنبی یک واحد مسکونی استاندارد با حداقل زیربنای ۶۰ مترمربع، داشتن یک آشپزخانه، یک حمام و... ساخته شده با مصالح با دوام یا نیمه بادوام، در محاسبات «خط فقر» مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در حالی که حداقل هزینه یک خانواده چهار نفره ماهانه ۴ میلیون و ۹۶۰ هزار تومان است که در سال ۹۶ حداقل دستمز ۹۳۰ هزار تومان (کمتر از یک پنجم این میزان) تعیین شده است و حقوق یک معلم یک میلیون و سیصد هزار تومان است و حقوق یک معلم بازنشسته حدود یک میلیون تومان می‌باشد.

در جدول زیر سهم هر یک از اقلام مورد نیاز خانوارها در شهریور ماه ۹۶ ارائه شده است.

حداقل سبد هزینه خواروبار یک خانوار چهار نفره در یک ماه (شهریور ۹۶)

نام کالا	مصرف روزانه فرد در جهات (گرم)	مصرف روزانه فرد در ایران (گرم)	مصرف ماهیانه فرد (کیلو)	مصرف ماهیانه ۴ نفر	هزینه به کیلو - شهریور ۹۶ - ریال	جمع هزینه ماهیانه شهریور ۹۶ - ریال
نان	68	320	9.600	38.40	27000	1036800
برنج	60	100	3.000	12.00	126730	1520760
ماکارونی	-	20	0.600	2.40	38500	92400
حبوبات	60	33	1.000	4.00	107200	428800
سبب زمینی	-	70	2.100	8.40	19290	162036
سبزی	356	280	8.400	33.60	24500	823200
سایر سبزیجات	356	280	8.400	33.60	29400	987840
میوه	400	260	7.800	31.20	55400	1728480
گوشت فرمز	100	50	1.500	6.00	433225	2599350
گوشت ماهی	50	25	0.750	3.00	196500	589500
گوشت مرغ	-	67	2.010	8.04	73340	589653.6
نخم مرغ	66	25	0.750	3.00	55120	165360
شیر	822	240	7.200	28.80	29030	836064
ماست	-	67	2.010	8.04	34710	279068.4
پنیر	-	33	1.000	4.00	245800	983200
کره	-	8	0.250	1.00	320000	320000
زودن	-	40	1.200	4.80	51243	245966.4
قند و شکر	14	45	1.350	5.40	36645	197883
جمع - ریال						13586361

شرح	درصد از کل هزینه ها	شهریور ۹۶ - ریال
سهم خوراکی	27.38	13586361
سهم دخانیات	0.35	173675
سهم مسکن	32.82	16285770
سهم کفش و پوشاک	4.95	2456263
سهم اثاثیه	5.13	2545582
سهم بهداشت و درمان	6.98	3463579
سهم حمل و نقل	9.87	4897640
سهم ارتباطات	2.38	1180991
سهم امور فرهنگی و تفریح	2.85	1414212
سهم تحصیل	2.24	1111521
سهم رستوران و هتل	1.86	922960
سهم کالاهای و خدمات متفرقه	3.2	1587887
سهم کل سبد خانوار ۴ نفره در یک ماه	100	49621481

منابع:

- بانک مرکزی ایران

- نرخنامه ها

- روزنامه ها و جراید کشور

- وب سایت اقتصاد آن لاین

نامه سهیل عربی از بند هفت زندانی اوین در روز عاشورا



امروز عاشورا است، رخت عزا پوشیده اید و برای شهدای کربلا اشک میریزید و بر سینه میگویید اما صادقانه بگویم این اشک ها و سینه زدن ها هیچ ارزشی ندارد وقتی هنوز قاتلان مصطفی ها محاکمه نشده اند. از شمر بی رحم ترهایی چون ناقاضی صلواتی، مقیسه و بازجوهای قرارگاه ثارالله، لاریجانی، جعفری دولت آبادی ها ما را به مرگ قطره چکانی محکوم و بی رحمانه شکنجه میکنند

انقلاب اکتبر، تراژدی یا امید؟

آیا امروز انقلاب روسیه اهمیتی دارد؟

رضا جاسکی



«دوست من، تئوری خاکستری است، اما درخت جاودان زندگی سبز است.»
گوته، فوست



کارگران اعتصابی کارخانه پوتیلوف در اولین روز انقلاب فوریه ۱۹۱۷

کارنامه انقلاب روسیه را می‌توان در یک جمله کوتاه خلاصه کرد: زاده جنگ جهانی اول، فاتح جنگ جهانی دوم و مغلوب جنگ سرد. اما آیا این جمله اهمیت انقلابی بزرگ که تقریباً تمام ساکنین این کره خاکی را به نحوی، مثبت یا منفی، مورد تأثیر قرار داد، را بیان می‌کند؟ اکنون، انقلابی که گدازه‌های آتش‌فشانی آن به دوردست‌ترین انکاف جهان نیز رسید، آرام‌گرفته است. زمانی نیروهای مترقی در مورد اهمیت و عظمت آن هیچ شکی نداشتند اما امروز در کشور زادگاهش، در صدسالگی آن مقامات دولتی سکوت را اختیار کرده‌اند. در دل بسیاری از ما، شک و تردید در مورد آن وجود دارد. احساسی دوگانه، احساسی که قابل‌بیان نیست و ما اغلب با آن در خلوت تنهایی خود کلنجار می‌رویم. گیجی و درماندگی پوتین و مقامات روسیه قابل‌درک است. برای آنان، دفاع از استالین از موضعی ناسیونالیستی نه تنها آسان بلکه امری ضروری است، اما انقلاب اکتبر و لنین درهم‌تنیده شده‌اند، و پیوند لنین با ناسیونالیسم کنونی روسی کار ساده‌ای نیست. از همه مهم‌تر، اکتبر پیام‌آور تغییر بود، و الهام‌بخش انقلابیون. طبعاً، در روسیه شیخ انقلابی که نویدبخش تحول است و می‌تواند صوراسرافیل بیداری مردمان آزادی‌خواه شود، برای مقامات چندان جذابیتهی ندارد. اما، نگرش منفی ما نسبت به آن از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ به خاطر خشونت مرگبار آن است؟ یا خیانت به عهد؟ آیا می‌توانست سرنوشتی دیگر یابد؟ آیا شکست یک انقلاب، موجب بی‌اهمیتی و فراموشی آن می‌شود؟

زمانی کانت در مورد اهمیت انقلاب فرانسه نوشت: "چنین پدیده‌ای در تاریخ بشر هرگز فراموش نخواهد شد... اگرچه انقلاب شکست خورد، اما پیشگویی فلسفی آن قدرت خود را از دست نداده است. زیرا این رخداد اهمیت زیادی دارد، با منافع بشریت پیوند دارد، و نفوذ آن در همه نقاط جهان آن‌قدر زیاد است که در شرایط مطلوب برای بازگشت به تلاش‌هایی از این نوع، به حافظه مردم بازمی‌گردد." اما برای تاریخ‌نویسان رویزیونیست که تمام اهمیت انقلاب فرانسه به گیوتین ختم می‌شود، انقلاب اکتبر نیز فقط پیام‌آور مرگ بود و دیگر هیچ. نیل فرگوسن در مورد انقلاب اکتبر چنین نوشت: "دو اپیدمی در سال ۱۹۱۸ جهان را درنوردید. اول آنفلوآنزای اسپانیایی ... و دیگری اپیدمی بلشویسم بود که زمانی به همان اندازه، مسری به نظر می‌رسید و درنهایت به‌اندازه آنفلوآنزا مرگ‌آور شد." (نیل فرگوسن، جنگ جهان).

در طی نیم‌قرن گذشته، برخی از تاریخ‌نگاران تلاش داشته و دارند که تاریخ انقلاب‌های گذشته را تغییر دهند. این موضوع به‌خوبی در مورد مورخین رویزیونیست و انقلاب فرانسه مشهود است. در بجنوحه جنگ سرد، ارائه تفاسیر متضاد از سوی طرفین درگیر این جنگ، آمریکا و شوروی، موجب مباحث زیاد، و درنهایت یخش برخی از شایعات نادرست گشت. طبعاً، همه ما با عینک ایدئولوژیک خود، اعم از خواسته یا ناخواسته، به سیر حوادث گذشته، به‌ویژه حوادث بزرگی که از همان ابتدا با مخالفین و طرفداران بسیار مضممی روبرو شدند، نگاه می‌کنیم. این امر شامل همه، از جمله نویسنده این سطور نیز است.

در نشریه اینترنتی ایران امروز، چند تن از نویسندگان محترم سعی کرده‌اند با نزدیک شدن به صدسالگی انقلاب، به توضیح نظرات خود در این مورد بپردازند. مثلاً خانم طاهره بارئی در طی چند مقاله مفصل در مورد انقلاب روسیه، پاک‌سازی‌ها و جنایاتی که در اتحاد شوروی در طی مدت طولانی در جریان بود، و رابطه ایران و روسیه به بحث پرداخته‌اند. این مقالات در موارد زیادی بسیار آموزنده و خواندنی هستند، اما گاهی برای برخی از گفته‌ها و احکام دلایل قابل‌پذیرشی ارائه نمی‌دهند. مثلاً ایشان در مقاله «گفتید پوپولیسم؟ بله! از خیلی وقت پیش» از جمله به توضیح این موضوع می‌پردازند که انقلاب ۱۹۱۷ یک کودتا بود: "سال پیش رو یعنی ۲۰۱۷ صدسال از کودتای اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه می‌گذرد، بله درست شنیدید نگفتم، انقلاب اکتبر گفتم کودتا. چرا؟» و یا اینکه «انقلاب ۱۹۰۵ کشته بسیار داد اما انقلاب خشنی از آن نوع که لنین می‌خواست نبود» (همانجا). به عبارتی از نظر ایشان انقلاب ۱۹۰۵ موفق بود. انقلابی «که با پیشگامی حزب مشروطه دموکراتیک، انقلابی رفرمیست است و انقلابیون از نتایج و دستاورد تظاهرات و جنبش خود راضی‌اند، مگر افراطیون رادیکال، از جمله شاخه بلشویک وابسته به لنین که به هیچ‌چیز جز رسیدن به خواسته‌اش که براندازی تزار و قدرت بخشیدن به خلق ... آن‌هم از راه اعمال ترور و خشونت راضی نیست. توقع داریم در این انقلاب از آنچه دوازده سال بعد به‌غلط خود را انقلاب نام نهاد، آثار چهره‌های مهم را ببینیم، اما نمی‌بینیم."

بعد از این حکم در مورد انقلاب ۱۹۱۷، خانم بارئی درنهایت به حکم دیگری در مورد انقلاب ۱۹۰۵ می‌پردازند. اما علت انقلاب ۱۹۰۵ روسیه چه بود؟ ایشان توضیح می‌دهند: "یکی از تاریخ‌نویسان در بررسی انقلاب ۱۹۰۵ روسیه پس از بیان وضعیت اقتصادی و فرهنگی و انواع ناراضی‌تهی‌ها، با تردید می‌گفت، ولی این‌ها برای چنین انقلابی کافی نبود. او هم حس کرده بود چیز دیگری در این میان می‌بایست توانسته باشد، فتیله شمع را روشن کرده، برتوافکنی کرده باشد. به نظر من این، همان انقلاب مشروطه بود. ..."

انقلاب اکتبر ...

ادامه از صفحه ۱۱

مردم مسکو و سنت پترزبورگ بی‌تردید می‌شنیدند که تزارشان دارد به ایران برای حمایت از شاه قاجار نیرو می‌فرستد. هرچند تاریخ‌نویس‌هایی که من مطالعه کردم، چیزی ننوشته بودند. خبر انقلاب مشروطه ایران و حتی از آن پیش‌تر، جنبش تنباکو و رشد آگاهی و شعور و تحولاتی مردم ایران حتماً از طریق همسایگان ایرانی‌تبار به اقصی نقاط روسیه رسیده بود. و در نهایت نتیجه گرفته می‌شود: "حضور بال دموکراتیک در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه که خود را مشروطه دموکراتیک معرفی می‌کند هم برای جذب رادیکال‌ها و سوسیالیست‌هاست و هم روسی کردن مشروطیتی است که از ایران می‌آید" (طاهره بارثی، گفتید پوپولیسیم؟ بله! از خیلی وقت پیش، ایران امروز)

البته من نیز در اینکه خانم بارثی توانسته‌اند تاریخ‌نویسانی را پیدا کنند که نظرات ایشان را در مورد ریشه انقلاب ۱۹۰۵ روسیه تأیید کنند، شکی ندارم! دلیل آن نیز بسیار واضح و روشن است: انقلاب مشروطیت ایران، پس از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه رخ داده است و نه قبل از آن و با هیچ شعبده‌بازی نیز نمی‌توان از انقلاب مشروطه ایرانی دومی را نتیجه گرفت! انقلاب روسیه در دسامبر ۱۹۰۴ با اعتصاب در کارخانه پوتیلوف آغاز شد و در یک‌شنبه خونین آن در ژانویه ۱۹۰۵ عده زیادی در پتروگراد به قتل رسیدند. مشروطه، درست یک سال بعد در دسامبر ۱۹۰۵ در بازار تهران با تشبیه چند بازرگان به خاطر گران‌فروشی کلید خورد. (ویکی‌پدیای فارسی شروع جنبش مشروطه را ژوئن ۱۹۰۵ می‌داند که در هر حال مدت‌ها بعد از شروع انقلاب ۱۹۰۵ روسیه است)

این انقلاب مشروطه ایران است که تا حدی تحت تأثیر انقلاب ۱۹۰۵ قرار گرفت. انقلابیون تبریز با انقلابیون باکو در تماس بودند. محمدامین رسول‌زاده از قفقاز به ایران آمد. بنا به گفته ماشالله آجودانی "در سال ۱۹۰۴ میلادی [برابر با ۱۲۸۳ هجری] یعنی نزدیک به دو سال و نیم پیش از اعلان مشروطیت، پایه‌های سوسیال‌دموکراسی ایران با ایجاد حزب "همت" در بادکوبه استوار گردید" (ماشالله آجودانی، مشروطه ایرانی). این حزب شالوده حزب اجتماعیون-عامیون را نهاد. دبیر حزب همت نریمان نریمانوف بود که از رهبران اتحاد جماهیر شوروی در ابتدای تشکیل آن بود. همچنین احمد کسروی در تاریخ مشروطه ایران می‌گوید که ایرانیان قفقاز، یک سال پیش از آغاز جنبش مشروطه‌خواهی از روی مرامنامه حزب سوسیال‌دموکرات روسیه دسته خود را بنیان نهادند. پیشوا آنان نیز نریمان نریمانوف بود. علی مسیو و حاجی علی دوافروش و حاجی رسول صدقیانی همان مرامنامه را به فارسی برگرداندند و انجمن معروف به «انجمن غیبی» را ایجاد کردند. (به نقل از کتاب اجتماعیون عامیون نوشته سهراب یزدانی). ضمناً تاریخ‌نگارانی چون ادوارد براون، تقی‌زاده و امثالهم در مورد رابطه بین این دو انقلاب، البته از جهتی عکس، توضیح دادند. طبعاً انقلاب مشروطه، انقلابی بود با پایه‌های کاملاً ایرانی و با خواسته‌هایی مشابه بسیاری انقلابیون کشورهای دیگر مانند فرانسه و روسیه... در مورد دلایل انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به‌جز دلایل اجتماعی و اقتصادی، می‌توان از شکست روسیه در جنگ با ژاپن نام برد، که جای بحث آن در اینجا نیست. ضمناً در همین رابطه، گفته می‌شود که لنین در مواردی روزنامه ایسکرا را از طریق برلین به تبریز و سپس باکو می‌فرستاد. البته فکر نمی‌کنم این فاکت در مورد یک روزنامه لنینی، مدنظر خانم بارثی باشد.

آقای فریدون خاوند در مقاله دیگری در ایران امروز، نیز ضمن ارجاع به مقاله خانم بارثی، با تکرار برخی از گفته‌های ایشان در مورد «کودتای» ۱۹۱۷ از خطر بازگشت به لنین و لنینیسم یاد می‌کنند و به‌درستی خواهان بررسی انقلاب اکتبر، در پرتو مطالعات جدید هستند، اما در عین حال برخی از اتهامات درست و نادرست قدیمی را تکرار می‌کنند (فریدون خاوند، در آستانه یکصدمین سال پایه‌گذاری "امپراتوری سرخ"، ایران امروز). آقای جمشید اسدی نیز در مقاله خواندنی دیگری، ضمن بررسی روند ده‌ماهه بین انقلاب فوریه و اکتبر نتیجه می‌گیرد که «در بازه‌های ده‌ماهه، از میان همه جریان‌های اپوزیسیون، نیرویی به قدرت رسید به‌مراتب خشن‌تر و مستبدتر از حکومت سرنگون‌شده تزاری». (جمشید اسدی، اپوزیسیون هموند نظام!، ایران امروز)

برای آنکه به برخی از پرسش‌ها یا نظرات این دوستان پاسخ گفته شود و نیز به خاطر لبیک گفتن به ایده جالب آقای خاوند در مورد بررسی انقلاب اکتبر در پرتو مطالعات جدید، در اینجا به خلاصه نظر برخی از صاحب‌نظران در مورد چند نکته یاد شده بالا پیرامون انقلاب اکتبر می‌پردازم.

انقلاب فوریه

استفان (استیو) اسمیت در کتاب خود، «روسیه در انقلاب: یک امپراتور در بحران، ۱۹۲۸-۱۸۹۰»، دلایل شروع انقلاب را فقط از زاویه بحران عمیق اقتصادی و شکست جنگ نمی‌بیند، بلکه برخی از دلایل آن را به نیم‌قرن پیش از انقلاب نسبت می‌دهد. بعد از رشد صنعت از دهه ۱۹۶۰ به بعد و به‌ویژه از ۱۸۹۰، طبقات جدیدی در جامعه به وجود آمدند. در همین راستا ارتش نیز مدرنیزه شد. در نتیجه این تحولات طبقه کارگر، سرمایه‌دار و طبقه متوسط شکل گرفتند، و این امر به تدریج منجر به تزلزل در پایه‌های اشرافیت و اتوکراسی تزاری گشت. تقاضا برای حقوق مدنی و سیاسی به‌ویژه از طرف طبقات میانی و سرمایه‌داران، و بهبود وضعیت معیشتی و کاری از سوی کارگران و دهقانان بشدت افزایش یافت. این خواسته‌ها، بعد از شکست روسیه در جنگ با ژاپن به انقلاب ۱۹۰۵ انجامید. در همین سال نیکلای دوم وعده تغییرات بزرگی در حقوق سیاسی و مدنی داد که بسیاری از آنان در حرف باقی ماندند. با آغاز جنگ، بخشی از الیت و نخبگان امیدوار گشتند که امکان تحقق وعده‌های انجام‌نشده ۱۹۰۵ بیشتر خواهد شد، اما به‌زودی تمام این آرزوها بر باد رفت و نیکلای با توجه به اینکه بیشترین وقت و نیرویش را صرف جنگ می‌کرد، وظایف دولتی خود را نه به نخبگان بلکه زن خود الکساندرا که بشدت تحت تأثیر دهقان‌زاده «مقدسی» به نام راسپوتین بود، سپرد. راسپوتین در نگاه همه مردم، از پایین تا بالا، به‌عنوان نیروی شیطنانی تلقی می‌شد و پس از چندی توسط عده‌ای از اشراف به قتل رسید. در روسیه، درست مانند انقلاب ایران، از آنجاکه بخش اعظم قدرت در دست یک نفر که اتوکراسی را نمایندگی می‌کرد متمرکز شده بود، سقوط وی منجر به سقوط اتوکراسی شد که نتوانسته بود رفورم‌های وعده داده‌شده را به اجرا گذارد.

مشارکت کامل در جنگ باعث سقوط اقتصاد، قحطی و تلفات انسانی فراوانی گشت. یک سال قبل از شروع جنگ، روسیه بزرگ‌ترین صادرکننده غلات جهان محسوب می‌شد، اما پس از جنگ به‌سرعت وضع عوض شد. در حدود ۱۶ میلیون نفر به خدمت ارتش درآمدند، افرادی عمدتاً جوان که از بازار کار خارج شدند و خود سربار جامعه گشتند. قسمت زیادی از تولیدات صرف نیروهای نظامی می‌گشت. بنا به گفته اسمیت که به انقلاب بیشتر از زاویه تحولات اجتماعی نگاه کرده است، انقلاب فوریه نه نتیجه مستقیم شکست‌های نظامی بلکه ترکیبی از نارضایتی مردم از تزار، اشراف و نخبگان، قحطی و فشار زیاد جنگ بر فرودستان جامعه بود.

به تقویم آن زمان روسیه که ۱۳ روز با تقویم بسیاری از کشورهای دیگر فرق داشت (اختلاف گاه‌شمار گریگوری و یولیانی)، در روز ۲۳ فوریه ۱۹۱۷ انقلاب آغاز شد. در واقع، آن روز مصادف با ۸ مارس روز جهانی زنان بود. در پتروگراد، هزاران زن کارگر و خانه‌دار برای اعتراض به قحطی نان به خیابان‌ها ریختند. روز بعد کارگران کارخانه پوتیلوف که کارفرمایان مانع ورود آنها به کارخانه شده بود، اعتراضات خیابانی را ادامه دادند و با اینکه بلشویک‌ها در منطقه ویبورگ که مرکز چپ‌گرایان بود آمادگی داشتند، اما در واقع انقلاب به شکل ...

انقلاب اکتبر ...

ادامه از صفحه ۱۲

خودبه‌خودی آغاز شد و همه احزاب سیاسی، حتی بلشویک‌ها را غافلگیر نمود. در عرض دو روز تظاهرات، خواسته برکناری تزار و جنگ به خواسته اصلی تبدیل گشت. در نتیجه ادامه تظاهرات عده زیادی، چند صد نفر، در روز سوم به قتل رسیدند. اما در عرض یک هفته در پتروگراد ۱۷۰ هزار نفر از سربازان به اعتراض و شورش پیوستند. در ۲۷ فوریه، فعالینی که در کمیته صنایع جنگی بودند، با توافق با نمایندگان سوسیالیست در دوما تصمیم به ایجاد شوراهای کارگری و سربازان را گرفتند.

در ۲۷ فوریه کمیته‌ای توسط لیبرال‌ها به رهبری میخائیل رودژیانکو در دوما تشکیل شد که در نهایت دربار را متقاعد کرد تزار را مجبور به استعفا نماید. در این زمان تقریباً همه بر سر رفتن تزار و تغییرات در عرصه اقتصادی و مدنی توافق داشتند. برای آنکه میزان نفوذ رادیکال‌ها و سوسیالیست‌ها، در انواع مختلف آن، درک شود کافی است به این جوک که در آن زمان دهان‌به‌دهان می‌گشت، توجه کرد: تزار در نظر داشت برای حفظ امنیتش از لباس مبدل استفاده کند، از این‌رو به گماشته خود دستور تهیه لباسی عادی برای استتار را می‌دهد، پس از چندی گماشته با یک لباس ساده سبزرنگ، شبیه لباس نظامیان برمی‌گردد. تزار با عصیانیت لباس را پرت می‌کند و می‌گوید، «احمق! من لباس برای استتار خواستم! تو نمی‌دانی که تنها رنگ محافظت‌کننده روز، قرمز است؟»

در ماه مارس دولت موقت از نمایندگان دوما تشکیل شد. هم‌زمان از جلسات کارگران کارخانه‌ها و نظامیان، ۱۲۰۰ نماینده که به‌سرعت به ۳۰۰۰ نفر افزایش یافت، انتخاب شدند (درواقع شورای پتروگراد در ۲۷ فوریه شکل گرفت). این آغاز قدرت دوگانه بود. منتهی، از همان ابتدا یک پرسش مطرح شد. آیا با استعفای تزار، اشرافیت جای خود را به دموکراسی داده و باید جنگ را همراه با متحدین ادامه داد یا اینکه هدف انقلاب ایجاد تغییرات رادیکال در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی روسیه بود؟ در بیانیه دولت موقت قول اصلاحات زیادی داده شد، اما مهم‌ترین مسائل یعنی جنگ و زمین مسکوت مانده بودند.

در پاسخ به این پرسش که آیا انقلاب فوریه توطئه انقلابیون بود، باید صریحاً پاسخ نه داد. انقلاب درست مثل همه انقلاب‌های مردمی و بزرگ دیگر مانند غرشی بود در آسمان آبی. برخی بر این عقیده هستند که به تزار برای تصحیح خطاهای خود فرصت کافی داده نشد و «خون‌خواری» چون لنین مردم را به انقلاب کشیدند.

درواقع تأکید بر این نکته به این خاطر است که برخی در مورد ایران نیز، انقلاب را نه نتیجه ترکیبی از بی‌عدالتی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بلکه نتیجه توطئه رادیو بی‌بی‌سی، آمریکا، عده‌ای چپ‌گرا، یا نتیجه خطاهای انقلابیون آن زمان می‌دانند. انقلابیون می‌توانند تا حدی روند یک انقلاب را کند و سریع کنند و با سیاست‌هایی که اتخاذ می‌کنند انقلاب را به پیروزی یا شکست بکشانند، اما در یک انقلاب مردمی، آغاز انقلاب به دست انقلابیون نیست. سازهای زیادی باید در کنار همدیگر برای شروع یک شورش انقلابی یا همدیگر هم‌نواری کنند. طبعاً هر شورشی نیز به پیروزی نمی‌رسد.

آیا سوسیالیست‌ها، در انواع آن، در اقلیت بودند؟ در اینجا نیز پاسخ منفی است. آیا شوراهای در پایتخت بر اثر فشار انقلابیون حرفه‌ای ساخته شدند؟ طبعاً انقلابیون در ایجاد آنها دخیل بودند اما این نهادی کاملاً مردمی بود که به‌سرعت در تمام کشور مانند قارچ روئید.

کودتا یا انقلاب؟

در میان بسیاری از روشنفکران اعم از محافظه‌کار تا آوارشیست، این درک وجود دارد که انقلاب فوریه انقلابی دموکراتیک و اکتبر انقلابی ضد دموکراتیک بود. یکی از دلایل اصلی چنین تفکری سرنگونی دولت موقت بود. در اینجا منظور حوادث بعد از تسخیر قدرت توسط بلشویک‌ها و شوراهای اعم از لغو دموکراسی پارلمانی و آزادی احزاب و جنگ داخلی نیست، بلکه تسخیر کاخ زمستانی است. آیا چنین قضاوتی درست است؟

در طی انقلاب شکل جدیدی از قدرت یا حکومت به نام شوراهای پا گرفتند. شوراهای عمدتاً از کارگران، سربازان، و دهقانان و مردم عادی تشکیل می‌شدند و در مقابل طبقات ممتاز و نخبگان قرار داشتند. هدف اصلی شوراهای، به اجرا درآوردن اصلاحات، قبل از هر چیز تقسیم اراضی، از بین بردن امتیازهای گوناگون زمین‌داران اشراف و جنگ هولناکی که هرروز جان عده زیادی را درو می‌کرد، بود. از طرف دیگر انقلاب، ضد بورژوازی نیز بود. اگرچه این به معنی استقرار فوری سوسیالیسم نبود. لارس لیه، متخصص کانادایی تاریخ روسیه، پس از حوادث فوریه اشکال قدرت در روسیه را چنین توصیف می‌کند:

- حکومت تزاری که به‌طور انحصاری تمام قدرت را در دست داشت، سرنگون شده بود.

حکومت شورایی که در پایتخت قدرت نظامی را نیز در اختیار داشت. این قدرت جدید از مشروعیت زیادی برخوردار بود. اکثر اعضای آنها را سوسیالیست‌ها تشکیل می‌دادند.

دولت موقت که نهادی غیر دموکراتیک و غیرانتخابی بود. این قدرت در حقیقت واکنشی به قدرت شوراهای بود و عمدتاً از نخبگان لیبرال تشکیل شده بود. درواقع آنان پس از تشکیل شوراهای و شیوع آن به شکل وسیع در کشور، غافلگیر و تحت‌فشار زیادی قرار گرفتند.

اما، دولت موقت به‌سرعت دوستانه در شورای پتروگراد که در طیف چپ میانه قرار می‌گرفتند یافت.

بنابراین از همان ابتدای شکل‌گیری قدرت‌های جدید، این شورای پتروگراد بود که هم از مشروعیت وسیعی برخوردار بود، هم انتخابی بود، و هم نقش یک حاکمیت مستقل را بازی می‌کرد. از طرف دیگر بنا بر اعلامیه شماره یک شوراهای، اول مارس ۱۹۱۷، آنها کنترل نیروهای نظامی را در دست خود داشتند. شوراهای به نهادی سرتاسری تبدیل شدند و در ماه مارس، ژوئن و اکتبر سه کنفرانس سراسری روسیه را تشکیل دادند. دولت موقت بخش بزرگی از مشروعیت خود را از شوراهای می‌گرفت. از همان ابتدا الکساندر کرنسکی نماینده شوراهای در دولت موقت بود. ولی درهرحال، دولت موقت پیشنهاد می‌داد و شورا رسیدگی می‌کرد. اگرچه در این دوران از قدرت دوگانه نام برده می‌شود اما این شوراهای بودند که قدرت اصلی را در اختیار داشتند. در تمام بحران‌هایی که در طی ده‌ماهه بین دو انقلاب ایجاد شدند، این شورای پتروگراد بود که آنها را حل‌وفصل می‌کرد. ما درست چنین وضعیتی را در انقلاب ایران نیز داشتیم. درواقع این شخص خمینی بود که قدرت اصلی را در اختیار داشت و بخشی از قدرت خود را به دولت بازرگان داده بود. در تمام بحران‌هایی که ایجاد شد این درواقع خمینی بود که حرف آخر را می‌زد. طبعاً خمینی به‌عنوان رهبر انقلاب از چنین مشروعیتی برخوردار بود. مسلماً، شورا به‌عنوان نهادی انتخابی در روسیه، یک نهاد دموکراتیک محسوب می‌شد و قطعاً حالت ولی‌فقیه‌امت را نداشت. اما بااین‌حال، قدرت دولت موقت در روسیه را می‌توان با قدرت دولت موقت در دوران انقلاب ایران مقایسه کرد.

رتا چاپلید دور که بین ماه مه تا اوت ۱۹۱۷ در روسیه بسر می‌برد در کتاب خود، درون انقلاب روسیه، که قبل از انقلاب اکتبر برای انتشار به چاپخانه فرستاده شده بود در مورد شواهد خود از انقلاب روسیه چنین می‌نویسد:

"تقریباً اولین چیزی که من در صبح ورودم به پتروگراد شاهدش بودم ... یک گروه از مردان جوان بود، در حدود ۲۰ نفر، که به نظرم در حال رژه رفتن بودند. آنها یک بیرق قرمز که بر روی آن شعاری با حروف بزرگ سفیدرنگی نوشته‌شده بود را حمل می‌کردند.

من از کارمند هتل که در کنارم ایستاده بود پرسیدم «چه شعاری نوشته‌شده است؟» ...

انقلاب اکتبر ...

ادامه از صفحه ۱۲

او جواب داد: «تمام قدرت به دست شوراهای»

من پرسیدم «شورا چیست؟»

او به طور مختصر جواب داد: "این تنها حکومتی است که ما الان در روسیه داریم."

لنین شعار «تمام قدرت به دست شوراهای» را بر روی پلاکارد یکی از تظاهرکنندگان دیده بود و آن را به یک شعار ملی تبدیل کرد. برای آنکه بتوان شوراهای را صحنه بیرون نمود، کودتا لازم بود. این سناریو از سوی ژنرال کورنیلوف اجرا شد که به شکل مفتضحانه‌ای شکست خورد. دومین شکل مبارزه با آن بزرگ کردن و قرار دادن مجلس مؤسسان در مقابل آن بود. شوراهای از همان ابتدا کنترل خطمشی و پرسنل دولت را در دست داشتند. سؤال اصلی این بود آیا شوراهای این قدرت نانوشته خود را می‌توانستند حفظ کنند یا اینکه قدرت آنان از طریق مجلس مؤسسان کم‌کم حذف می‌شد. با افزایش محبوبیت بلشویک‌ها در کشور به‌ویژه در پایتخت، نفوذ آنان در شوراهای نیز زیاد شد. بلشویک‌ها تنها نیروی سیاسی بودند که از قدرت سازمان‌دهی بالایی برخوردار بودند و در عمل می‌توانستند از حقوق شوراهای حمایت کنند، زیرا سوسیالیست‌های چپ سازمان‌دهی قوی نداشتند. در نتیجه، آن‌ها پاسخ حفظ قدرت در دست شوراهای بودند.

پس از تلاش ژنرال کورنیلوف برای کودتا سیر حوادث تغییر نمود. اعتماد مردم نسبت به کرنسکی به سرعت کاهش و مخالفین وی، از جمله بلشویک‌ها، محبوبیت بیشتری یافتند. بنا به گفته اسمیت، در طی ده ماه اعضای بلشویک‌ها از حدود ۱۰۰۰۰ نفر به ۲۵۰۰۰۰ (۲۵ برابر) رسید. منشویک‌ها نیز کم‌کم از ایجاد دولتی مشترک با کادتها (حزب مشروطه‌خواه دموکرات روسیه که نمایندگان بورژوازی لیبرال بودند) ناامید گشتند. شعارهای بلشویک‌ها «نان، صلح و زمین»، «مرگ بر جنگ امپریالیستی»، «کنترل تولید توسط کارگران»، و «تمام قدرت به شوراهای» بشدت در میان مردم محبوبیت یافته بود. در اوایل سپتامبر شورای مسکو لایحه بلشویک‌ها در مورد قدرت را که خواهان یک دولت شورایی بود تصویب کرد. این لایحه به‌زودی از سوی هشتاد شورای بزرگ و متوسط پذیرفته شد. اس.ارها (حزب سوسیالیست‌های انقلابی) چپ و بخشی از منشویک‌ها از شعار «تمام قدرت به شوراهای» حمایت می‌کردند. در عمل دوران قدرت دوگانه به پایان رسیده بود.

در این دوران، لنین در پناهگاه خود در فنلاند بسر می‌برد. او خواهان به دست گرفتن سریع قدرت بود. وی ۱۰ اکتبر به‌طور مخفیانه وارد پتروگراد گشت و کمیته مرکزی حزب را برای سرنگونی دولت موقت مجاب کرد، اما تاریخی برای سرنگونی تعیین نشد. زینوویف و کامنف با این پیشنهاد مخالفت کردند. در ۶ اکتبر لشکریان آلمان موفقیت‌های چشمگیری به دست آورد و کرنسکی چندین بعدازآن اعلام کرد که نیمی از نیروهای نظامی را به بیرون خواهد فرستاد. شورای پتروگراد با این اقدام مخالفت نموده و تروتسکی که ریاست آن را به عهده داشت، یک کمیته نظامی-انقلابی ایجاد کرد. بعداً این ارگان جدید دولت موقت را ساقط نمود. تروتسکی مایل بود که سرنگونی دولت موقت پس از دومین کنگره شوراهای صورت گیرد. لنین اعتقاد داشت که تمام احزاب درون شوراهای به چنین اقدامی رأی نخواهند داد، هرچند که اکثریت با بلشویک‌ها و اس.ار.های چپ بود که از چنین اقدامی حمایت می‌کردند. از نظر او برای پایان دادن به برخی از دودلی‌ها بایستی چنین اقدامی قبل از برگزاری کنگره صورت گیرد تا کنگره در مقابل عمل انجام‌شده در مورد آن تصمیم گیرد نه اینکه وارد بحث‌های پایان‌ناپذیر در مورد این اقدام شود. زینوویف و کامنف در ۱۸ اکتبر در روزنامه ماکسیم گورکی تصمیم کمیته مرکزی، در مورد سرنگونی دولت موقت را به اطلاع همه جهانیان رسانیدند و مخالفت خود را با آن اعلام نمودند. آن‌ها نوشتند که «شورش مسلحانه در شرایط کنونی» عملی نابخردانه است. در همین زمان کمیته مرکزی اجرایی شوراهای که اکثریت آن با سوسیالیست‌های میانه‌رو، و نه بلشویک‌ها، بود تاریخ آغاز کنگره را از ۲۰ اکتبر به ۲۵ اکتبر تغییر داد. در واقع بعدازاین تغییر بود که سرنگونی دولت موقت بنا بر ایده لنین میسر شد!

کرنسکی، که کاملاً از برنامه بلشویک‌ها اطلاع داشت سعی کرد مواضع خود را تقویت کند. در ۲۴-۲۳ اکتبر دولت چاپخانه‌های بلشویک‌ها را تعطیل کرد. تروتسکی این اقدام را خلاف دستورات قبلی کمیته نظامی-انقلابی شورای پتروگراد قلمداد نمود و به نیروهای انتظامی دستور کنترل راه‌آهن، پل‌ها و مناطق سوق‌الجیشی دیگر را داد. کرنسکی که هیچ نیروی نظامی قوی از او حمایت نمی‌کرد از شهر فرار نمود. دومین کنگره شوراهای در شب ۲۵ اکتبر زمانی آغاز شد که نیروهای انتظامی در حال حمله به کاخ زمستانی بودند. در کنگره، بین ۶۵۰ تا ۶۷۰ نماینده وجود داشت، از آن‌ها در حدود ۳۰۰ نفر بلشویک و ۸۰ تا ۸۵ نماینده از سوسیالیست‌های انقلابی بودند که خود در کمیته نظامی-انقلابی فعال بودند. منشویک‌ها و سوسیالیست‌رفرمیست‌های راست پس از کمی بحث جلسه کنگره را ترک کردند.

حال پرسش اینجاست: آیا سرنگونی دولت موقت یک کودتا بود؟ در میان اکثر مورخین چپ‌گرا و راست‌گرا مسئله روشن است. اولی‌ها آن را انقلاب و دومی‌ها کودتا قلمداد می‌کنند. اما در واقع باید به این پرسش‌ها پاسخ داد:

دولت موقت، ارگانی انتخابی و دموکراتیک بود که مشروعیت خود را از رأی مردم به دست آورده بود و یا اینکه اکثریت مردم از آن به اشکال نری حمایت می‌کردند؟ پاسخ به این پرسش منفی است. شوراهای خود را ارگان کنترل دولت موقت می‌دانستند. در ابتدا اکثریت با کسانی بود که فدار همکاری با کادتها بودند اما به‌تدریج این اکثریت تغییر کرد. آیا تغییر اعضای شوراهای از طریق انتخاب نمایندگان جدید و یا تغییر عقیده برخی از پندگاران قدیمی اقدامی غیر دموکراتیک بود؟

تمام مردم از طرح بلشویک‌ها برای سرنگونی دولت موقت اطلاع داشتند. دولت موقت موفق نشد نظامیان را برای دفاع از خود متقاعد کند. رجوع به مردم نیز امکان‌پذیر نبود چراکه کرنسکی طرفداران زیادی در میان مردم نداشت.

علت شروع عملیات نظامی در ۲۴ اکتبر و حمله به کاخ زمستانی در ۲۵ اکتبر ترکیبی از چند عنصر مجزا از هم بود. اول، به تأخیر انداختن شروع کنگره شوراهای توسط میانه‌روهایی که در کمیته اجرایی اکثریت داشتند، دوم، آغاز عملیات کرنسکی برای محدود کردن بلشویک‌ها و شورای پایتخت. خواسته اولیه لنین برای سرنگونی دولت فقط پس‌ازاین دو حادثه به واقعیت بدل شد.

سوسیالیست‌های انقلابی راست‌گرا و منشویک‌ها اعتراضی به‌حق شوراهای در مورد خلع دولت موقت نداشتند و کنترل دولت موقت را از وظایف می‌دانستند. آن‌ها ابتدا کنگره را ترک کردند تا بدین طریق مشروعیت آن مورد سؤال قرار گیرد. دوم، اعلام کردند که حمله به کاخ زمستانی و مبارزه خیابانی به‌طور هم‌زمان با اجرای کنفرانس، کار در کنفرانس را ناممکن ساخت. اما آن‌ها به خود بازداشت وزرای دولت موقت اعتراض شتند بلکه نگران نحوه برخورد بلشویک‌ها با آن وزرا بودند.

طبعاً همان‌طور که اسمیت می‌گوید در عملیات بلشویک‌ها «عناصری از کودتا» وجود داشت، اما او نیز با تکیه بر برخی از دلایل بالا معتقد است که دولت موقت به خاطر حوادث و بحران‌های قبل از سرنگونی، عملاً از بین رفته بود. خانم شیلیا فیتزپاتریک روس‌شناس معروف استرالیایی نیز «کودتا» را به دلایل دیگری، از جمله اینکه امروز اکثریت قریب به‌اتفاق مردم و کارشناسان از اکتبر به‌عنوان یک انقلاب و نه کودتا یاد می‌کنند، رد می‌نماید.

آیا انقلاب اکتبر، انقلابی دموکراتیک بود. اکتبر مسلماً انقلابی مردمی و دموکراتیک بود. آیا گرفتن قدرت از یک نهاد غیرانتخابی و دادن قدرت به نهادی انتخابی، عملی ضد دموکراتیک بود؟ اینکه بعداً با شروع جنگ داخلی، لغو دموکراسی انتخابی، لغو آزادی احزاب، و سپس جنایات استالین، روسیه چه راهی را در پی گرفت، به‌خودی‌خود نمی‌تواند لزوم انقلاب اکتبر و دموکراتیک بودن لحظه قدرت گیری ...

انقلاب اکتبر ...

ادامه از صفحه ۱۴

را مورد سؤال قرار دهد. جنگ داخلی نیز نکته‌ای است که باید آن را جداگانه مورد بررسی قرارداد.

اختلاف بلشویک‌ها و منشویک‌ها

یکی دیگر از مسائلی که به کرات در موردش بحث می‌شود اختلاف بلشویسم و منشویسم بر سر نوع انقلاب است. گفته می‌شود بلشویک‌ها خواهان انقلاب سوسیالیستی و منشویک‌ها بورژوا-دمکراتیک بودند. واقعیت چیست؟ در بین انقلابیون روسیه، کارل کائوتسکی از رهبران بزرگ جنبش سوسیالیستی مارکسیستی محسوب می‌شد. نظر بلشویک‌ها نسبت به وی پس از شروع جنگ اول جهانی و عدم اتخاذ موضع ضد جنگ در ابتدای آن عوض شد و باعث شد که آن‌ها از او بشدت دوری جویند. اما در دهه اول قرن بیستم نظرات او مورد احترام هم بلشویک‌ها و هم منشویک‌ها بود. کائوتسکی در سال ۱۹۰۶ در مقاله‌ای به نام «نیروهای محرک و چشم‌انداز انقلاب روسیه» به توصیف انقلاب آینده روسیه پرداخت. کائوتسکی در این مقاله از جمله عنوان کرد که روسیه در راه نه یک انقلاب بورژوایی در معنای سنتی آن و نه یک انقلاب سوسیالیستی بلکه انقلابی منحصر به فرد، یعنی چیزی بین این دو نوع از انقلاب، بود. علت اصلی چنین امری این بود، بورژوازی روسیه توانایی رهبری انقلاب را نداشت و می‌بایست سوسیالیست‌ها رهبری انقلاب را به دست می‌گرفتند، از این نظر انقلاب نمی‌توانست بورژوایی باشد. از طرف دیگر، در روسیه دهقانان اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند و پرولتاریا به اتحاد با آن‌ها نیاز داشت، اما دهقانان آماده انقلاب سوسیالیستی نبودند. در سال ۱۹۱۷ هنوز بلشویک‌ها ایده اصلی کائوتسکی را قبول داشتند. همه معتقد بودند که شوراهای کارگری-دهقانی قدرتی دمکراتیک بوده و بایستی برنامه‌ای دمکراتیک را به اجرا گذارند. به عبارت دیگر، برنامه انقلاب عمدتاً متشکل از ایجاد یک دموکراسی رادیکال، زمین به دهقانان، نابودی طبقه اشراف زمین‌دار و مدرنیزه کردن کشور بود. از طرف دیگر از نظر بلشویک‌ها، به خاطر رهبری سوسیالیست‌ها، انقلاب خصلتی ضد بورژوایی پیدا می‌کرد. خصلت انقلاب با توجه به وجود یک بازار ناکار در دوران جنگ و افزایش تمایلات ضد بورژوایی در میان مردم ضد بورژوایی بود.

بنا به نظر لارس لیه، در زمان انقلاب اختلاف منشویک‌ها و بلشویک‌ها اگرچه سیمایی تئوریک به خود گرفته بود اما در واقع، کنه اختلاف به خاطر حل یک مشکل کاملاً عملی بود: آیا می‌توان مشکلات عمیق جامعه روسیه را با کمک جامعه تحصیل کرده که متعلق به اقلیت بالایی جامعه بودند حل کرد و یا اینکه بایستی برای حل مشکلات به نوع جدیدی از قدرت حاکمه، فقط با پشتیبانی خلق، کارگران و دهقانان، اتکا نمود؟ آیا این قدرت جدید می‌تواند با نخبگان، متخصصین، و افراد تحصیل کرده به نوعی توافق و مصالحه برسد؟ بنابراین اختلاف این دو جناح قبل از آنکه ایدئولوژیک باشد حل یک مشکل عملی بود. حال، این اختلاف طبعاً جنبه تفاوت نظری نیز به خود می‌گرفت. منشویک‌ها با تکیه بر جنبه بورژوایی انقلاب، مصالحه با بخشی از بورژوازی از جمله دولت موقت را ضروری می‌دانستند. از طرف دیگر، بلشویک‌ها به دلایل بالا، امکان سازش با بورژوازی را نامحتمل می‌پنداشتند، ضمن آنکه روسیه بنا به تزه‌های آوریل لنین می‌توانست در راه سوسیالیسم قدم بردارد.

با توجه به شدت اختلافات طبقاتی در جامعه در آن زمان، بلشویک‌ها امکان حمایت جامعه نخبگان روسیه از اهداف انقلاب، حتی اگر پسوند دمکراتیک می‌داشت، را ناچیز می‌شمردند. آن‌ها گفتند: جامعه تحصیل کرده روسیه به سرعت علیه شوراهای اقدام خواهد کرد و در پی اتحاد با لیبرال دموکرات‌های مشروطه‌خواه و ارتش علیه انقلاب و برقراری «دیکتاتوری بورژوایی» اقدام خواهند نمود. چندی بعد از انقلاب فوریه با تلاش کورنیلوف برای حمله به پتروگراد و سرنگونی شوراهای موقعت منشویک‌ها بسیار ضعیف شد. معضل انقلاب روسیه این بود که هر دو این نظرات بدون خطا نبودند. بلشویک‌ها به خوبی سیر حوادث را حدس زدند و در عمل نشان داده شد که به کادتها نمی‌شد اعتماد نمود. اما از سوی دیگر، این نیز یک واقعیت تلخ بود که بدون کمک قشر تحصیل کرده و متخصصین امکان بازسازی جامعه وجود نداشت. اعتماد بیش از حد منشویک‌ها به کادتها و لیبرال دموکرات‌ها در عمل شکست خورد. این شکست مربوط به درک غلط آن‌ها از این نیرو، عدم همکاری نیروهای طرفدار بورژوازی و تلاش آن‌ها برای سرنگونی حاکمیت شوراهای بی‌اعتمادی مردم به این نیروها، و کم‌کاری خود منشویک‌ها بود. سوخانف از رهبران منشویک‌ها در این باره نوشت:

"بلشویک‌ها به شدت و بدون انقطاع کار می‌کردند. آن‌ها هر روز بی‌وقفه در میان توده‌ها، در کنار نیمکت‌های کارخانه‌ها بودند. در پتروگراد به مناسبت هر روز فرخنده‌ای، سخنرانان بزرگ و کوچک در کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها سخنرانی می‌کردند. برای توده‌ها، آن‌ها به یکی از خودشان بدل شدند، زیرا همیشه حضور داشته و در مهم‌ترین و جزئی‌ترین مسائل مهم کارخانه و سربازخانه‌ها رهبری را در دست داشتند. آن‌ها به تنها امید مبدل گشتند."

بلشویک‌ها با تکیه بر فعالیت بی‌وقفه خود، و نه کشیدن نقشه‌های «شیطانی» توانستند اعتماد مردم را جلب کنند و شعارهای خود را به شعارهای مردم تبدیل کردند. از سوی دیگر بی‌اعتمادی آن‌ها کاملاً درست بود و دقیقاً معضل بزرگ در اینجا بود که استفاده از قشر تحصیل کرده هم لازم و هم غیرممکن بود.

نظر لنین در رابطه با دهقانان نیز مشخص بود، کارگران می‌بایست رهبری دهقانان را کسب می‌کردند و هر «گامی در جهت سوسیالیسم»، از جمله ملی کردن بانک‌ها می‌بایستی با حمایت دهقانان انجام می‌شد. در طی ده‌ماهه انقلاب، در بسیاری از مناطق دهقانان و شوراهای زمین‌ها را تقسیم نموده بودند. آن‌ها اگرچه عمدتاً طرفدار حزب سوسیالیست انقلابی بودند، اما به خوبی از مواضع بلشویک‌ها در مورد تقسیم اراضی آگاهی داشتند. جلب حمایت دهقانان، کلید رمز پیروزی بلشویک‌ها هم در طی انقلاب اکتبر و هم جنگ داخلی، بود.

از این رو، در ابتدا انقلاب اکتبر نه یک انقلاب سوسیالیستی بلکه انقلابی دمکراتیک با رگه‌های سوسیالیستی بود. در عمل با توجه به مشکلات انقلاب و عدم وقوع انقلاب در کشورهای دیگر، در برخی از نوشته‌های آخر عمر لنین، گذار به سوسیالیسم یعنی طرفداری از ایده رهبری دهقانان تا سوسیالیسم به چشم می‌خورد.

خشونت انقلاب

قبل از شروع جنگ اول جهانی، امپراتوری روسیه بزرگ‌ترین ارتش جهان را داشت. تعداد تلفات آن نیز در طی جنگ بسیار زیاد بود. روسیه ۱۲ میلیون نیروی نظامی را به جنگ فرستاد و ارقام تلفات آن (کشته، زخمی، ناپدید شده، و اسیر) به حدود ۷۶ درصد از این نیرو، یعنی ۹،۱۵ میلیون نفر رسید (ارقام سایت Historylearningsite.co.uk). از این میان، تعداد کشته‌شدگان ۱،۷، مجروحین ۴،۹، و مجموع ناپدیدشدگان و اسرای جنگی ۲،۵ میلیون نفر تخمین زده می‌شود. در طی جنگ جهانی اول در حدود ۱۸ میلیون نفر به قتل رسیدند. یکی از دلایل اصلی آغاز انقلاب، جنگ بی‌معنی جهانی بود که تعداد زیادی کشته و زخمی به جا گذاشته بود.

انقلاب فوریه مصادف با هفته ۱۳۵ و انقلاب اکتبر با هفته ۱۷۰ جنگ بود. در طی این دوران انقلابی که معمولاً از آن به عنوان دوره خونین انقلابی نام برده می‌شود، تخمین زده می‌شود که ۲۵۰۰ نفر در حوادث انقلابی به قتل رسیدند. ...

ادامه در صفحه ۱۶

انقلاب اکتبر ...

ادامه از صفحه ۱۵

در طی همین دوره بیش از ۱,۵ میلیون نفر به قتل رسیدند. در بین دو انقلاب به علت بحران روسیه تعداد تلفات کاهش بسیاری یافت و کل تلفات به بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شود.

تعداد کشته‌شدگان انقلاب فوریه در پتروگراد به حدود ۱۵۰۰ نفر تخمین زده می‌شود. برای بزرگداشت کشته‌شدگان انقلاب فوریه، در حدود یک میلیون نفر، در بزرگ‌ترین تظاهرات پتروگراد تا آن زمان، در خیابان‌های آن شهر شرکت نمودند. در ده‌ماهه انقلاب نیز به خاطر آزاد کردن همه زندانیان از جمله مجرمین و جنایتکاران و نیز نبود پلیس، پتروگراد به یک شهر ناامن بدل شد.

از حوادث مهم ده‌ماهه انقلاب، حوادث روزهای ژوئیه بود. این حوادث منجر به تغییر روند انقلاب شد. در روسیه ۱۷۰ میلیونی، در حدود ۲,۷ میلیون نفر در پایتخت آن، پتروگراد، زندگی می‌کردند. کارگران در حدود پنج درصد از جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، اما در پایتخت تمرکز کارگران بسیار زیاد بود. نزدیک به چهارصد هزار کارگر کارخانه در آنجا زندگی می‌کردند. همچنین این شهر در حدود سیصد هزار سرباز در پادگان‌ها و سی هزار ملوان و سرباز نیز در کرونشتات داشت. در ابتدای انقلاب، تعداد اعضای بلشویک‌ها در پتروگراد فقط ۲۰۰۰ نفر بود (۰,۵٪ از کارگران شهر). بلشویک‌ها به‌جز کمیته مرکزی، سازمان نظامی حزب، و کمیته پترزبورگ، هرکدام با مسئولیت‌های جداگانه، را در این شهر داشتند.

در ماه ژوئن، عده‌ای از اعضای سازمان نظامی بلشویک‌ها در مقابل تلاش‌های کرنسکی برای تشدید مجازات انضباطی سربازان و اعزام آنان به جبهه‌های جنگ تصمیم به یک تظاهرات مسلحانه سربازان گرفتند. اما به خاطر مخالفت شورای پتروگراد تظاهرات لغو شد. شورای شهر در عوض تظاهراتی در ۱۸ ژوئن ترتیب داد که بلشویک‌ها در آن فعالانه شرکت کردند به طوری که سوخانوف منشکویک در خاطرات خود از آن به‌عنوان تظاهراتی که فقط شعارهای بلشویکی در آن دیده می‌شدند، یاد کرد.

کرنسکی و دولت موقت دستور حمله نظامی در جبهه‌های جنگ را داد. حمله شکست خورد و چهار وزیر کادت در اعتراض به کرنسکی در دوم جولای دولت را ترک کردند. در نتیجه نمایندگان بورژوازی در دولت در اقلیت قرار گرفتند. در عین حال، تعداد زیادی از سربازان در جبهه به قتل رسیدند. تعداد تلفات روسیه در بین ۱۸ ژوئن تا ۶ جولای ۱۹۱۷ بنا به نوشته استفن انتونی اسمیت، ۱۹۶۸ افسر و ۵۶۳۶۱ سرباز بود.

در ۳ جولای یکی از هنگ‌های نظامی که تحت تأثیر کمونیست‌های آنارشیست قرار داشتند تظاهراتی راه انداخت که کارگران نیز به این تظاهرات پیوستند. ادامه تظاهرات به روز بعد موکول شد. در همین روز، عده‌ای از تظاهرکنندگان مسلح، تلاش به بازداشت کرنسکی کردند، ولی موفق نشدند. کمیته مرکزی بلشویک‌ها مخالف تظاهرات مسلحانه بود و از ترس تلاش عده‌ای برای سرنگونی دولت موقت، که آن را در آن شرایط نادرست می‌پنداشت، اطلاعیه‌ای برای منع شرکت در تظاهرات نوشت که قرار بود در پراودا به چاپ رسد. در آخرین لحظه آن‌ها تصمیم گرفتند که برای رهبری تظاهرات در آن شرکت کنند. این تصمیم به قدری دیر گرفته شد که نتوانستند متن دیگری را تهیه کنند و قسمتی از صفحه اول پراودا، جای خالی اعلامیه عدم شرکت در تظاهرات، در روز چهارم جولای ۱۹۱۷ سفید باقی ماند.

در تظاهرات نیم میلیون نفر با شعار همه قدرت به دست شوراهای شرکت کردند. در این میان در حدود بیست هزار نفر از نظامیان نیز شرکت داشتند. با حمله نظامیان به تظاهرات، خشونت بالا گرفت و ۵۶ نفر (مطابق ویکیدیا، ۲۴ نفر) کشته و عده زیادی زخمی شدند. بخشی از کمیته نظامی بلشویک‌ها تصمیم به شورش نظامی داشت چیزی که رهبری حزب با آن مخالفت کرده بود. در حال تظاهرات به‌عنوان تلاش بلشویک‌ها برای سرنگونی دولت تلقی شد و تروتسکی و چندی دیگر از رهبران بلشویک‌ها دستگیر شدند. لنین به فنلاند فرار کرد. بسیاری از مردم به این نتیجه رسیدند که شورای پتروگراد خواهان به دست گرفتن قدرت نیست. روزهای جولای و نیز پس‌از آن تلاش کورنیلوف به کودتا باعث گشت که مردم از سوسیالیست‌های میانه‌رو روی برگردانند.

در روز یکشنبه ۲۲ اکتبر، سه روز قبل تصرف کاخ زمستانی، چند صد هزار نفر در پتروگراد در طرفداری از شورای شهر پتروگراد در خیابان‌های آن شهر به تظاهرات پرداختند. در صورتی‌که در موقع دستگیری وزرای دولت موقت درگیری سختی صورت می‌گرفت دولت در بهترین حالت می‌توانست ۲۵۰۰۰ طرفدار مسلح را جمع کند. این رقم برای شوراهای ۱۰۰۰۰۰ نفر، توسط مایک هاینس، تخمین زده می‌شود. تعداد تلفات شروع انقلاب اکتبر در مقایسه با انقلاب فوریه بسیار کم بود. در حدود پانزده کشته و همین تعداد زخمی. البته در برخی از شهرها این روند به‌سادگی پتروگراد پیش نرفت. در مسکو مقاومت شدیدی در دفاع از دولت موقت صورت گرفت. و چند ضدنفر کشته و زخمی به‌جای گذاشت. اما در اکثر مناطق، گذار قدرت به شوراهای به‌آسانی صورت گرفت.

ولی این فقط ابتدای کار بود. مخالفین داخلی و خارجی انقلاب اکتبر به‌زودی نیروهای خود را برای مقابله با آن به میدان مبارزه آوردند. دولت موقت در جاهایی که توانست بخش‌هایی از ارتش قدیم را برای مقابله با انقلاب به خدمت گیرد، بیشترین تلفات انسانی ایجاد شد. این جنگ داخلی بود که حمام خون به وجود آورد و درد و عذاب بزرگی را برای مردم امپراتوری قدیم روسیه ایجاد کرد و نه حوادث مستقیم انقلابی که به سرنگونی تزار و دولت موقت منجر گشت.

تغییرات

جامعه روسیه بعد از انقلاب فوریه به‌سرعت رادیکالیزه شد. در ابتدا، بورژوازی لیبرال فکر می‌کرد که می‌تواند انقلاب را به راه راست هدایت کند. شکاف در جامعه، در نتیجه بی‌عدالتی‌های اقتصادی، اجتماعی و سرکوب‌های سیاسی و جنگ بسیار زیاد بود. از همان ابتدای انقلاب، اکثریت مردم متمایل به سوسیالیست‌ها بودند. حتی اگر در همان روزهای اول انقلاب فوریه انتخابات آزاد برگزار می‌شد، بورژوازی شانسی در مقابل چپ نداشت. این واقعیتی بود که کادتها و اکتبریس‌تها نیز از آن خبر داشتند. از همین رو خروج کادتها از دولت موقت در دوم جولای دلالت بر همین موضوع داشت. از نظر لنین بعد از سرنگونی تزار، ادامه همکاری با بورژوازی ناممکن بود.

در طی دورانی طولانی به‌ویژه پس از انقلاب فوریه، تضاد در جامعه در سطوح مختلف اجتماعی در حال تشدید بود. در انقلاب نیروهای نظامی نقش مهمی را ایفا کردند. در ارتش، در طی دهه‌ها بین سربازان و افسران دیوار بلندی کشیده شده بود. وجود افسرانی از طبقه متوسط نیز نتوانست دید بسیار پائینی که افسران نسبت به زیردستان خود داشتند را تغییر چندانی دهد. قطبیدگی مشابهی نیز در کارخانه و روستاها وجود داشت. در جامعه شهری در میان روشنفکران راست و حتی چپ نیز نظر مساعدی در مورد دهقانان وجود نداشت. لیبرال‌ها دهقانان را «توده‌های تاریک» می‌نامیدند.

در طی انقلاب کمیته‌های دهقانی شکل گرفتند که در آن‌ها گاهی به‌جز دهقانان، معلمین و کشیش‌ها نیز به چشم می‌خوردند. قبل از تلاش برای کودتا توسط کورنیلوف، در جامعه خوش‌بینی نسبت به آینده و امکان حفظ و گسترش دستاوردهای انقلاب، وجود داشت اما این خوش‌بینی پس از حوادث جولای-اوت به بدبینی بدل گشت. دهقانان امکان کسب زمین به‌طور قانونی را ناچیز شمردند. این باعث گردید که عصب زمین و استفاده از خشونت در مقابل مالکین اراضی بیشتر شود.

...

انقلاب اکتبر ...

ادامه از صفحه ۱۶

همین موضوع در مورد کارگران نیز وجود داشت. در اوایل ماه مارس کارگران ساعات کار هفتگی را کاهش دادند و دستمزدها افزایش یافت. اما پس از روزهای ژوئیه - اوت، امکان کسب تمام قدرت توسط شوراهای پیش از هر زمان دیگری خارج از دسترس پنداشته می‌شد؛

با شیوع غصب زمین مالکین توسط دهقانان، تقاضا برای کنترل کارخانه‌ها توسط کارگران نیز بیشتر گشت. برخی از صاحبان کارخانه‌ها برای منضبط کردن کارگران، آن‌ها را به محل کار راه نمی‌دادند. گاهی آن‌ها به دلیل کمبود مواد اولیه دست به چنین اقدامی می‌زدند. کارگران نیز در بسیاری از کارخانه‌ها کنترل آن‌ها را خود به دست گرفتند.

به عبارت دیگر تلاش برای حل مسئله قدرت از طریق کودتا و استیصال دولت موقت برای حل مسائل نه تنها عقبه ساعت را به عقب بازنگرداند بلکه باعث رادیکالیزه شدن کارگران، دهقانان و سربازان شد. وقتی که در دولت موقت اکثریت با سوسیالیست‌ها بود (بعد از رفتن کادتها) و اس.ار.ها و منشویک‌ها به خاطر اتحاد کشور به خواسته‌هایی چون تقسیم اراضی که همه سوسیالیست‌ها بر سر آن توافق داشتند، اهمیت جدی نمی‌دادند استقبال آنان از بلشویک‌ها چندان عجیب نبود.

به عبارت دیگر، لنین با توجه به موقعیت جامعه و نقش طبقات اجتماعی به درستی امکان همکاری با بورژوازی را رد کرد. از سوی دیگر بلشویک‌ها با طرح شعارهایی درست که به سرعت توسط کارگران، دهقانان، روشنفکران و زحمتکشان پذیرفته شدند، و با اتخاذ تاکتیک‌های مناسب توانستند به سوی کسب قدرت حرکت نمایند. سیر حوادث نشان می‌دهد که در موارد بسیاری بلشویک‌ها مجبور بودند سیاست‌های خود را تصحیح کنند. اما این به معنی آن نبود که آن‌ها هر حرکت و گرایش مردمی را لیبیک گفتند. آن‌ها سعی کردند برنامه‌ها و سیاست‌های کلی خود را اجرا کنند. این بلشویک‌ها نبودند که تخم نارضایتی را در دل مردم کاشتند. آن‌ها خواهان نان، صلح، زمین و شرایط بهتری برای زندگی بودند. رابطه رهبری انقلاب و مردم یک رابطه متقابل بود. بلشویک‌ها تلاش می‌نمودند که ارتباط مشکلات مردم با ساختارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه را به آن‌ها نشان دهند و سطح آگاهی‌شان را بالا برند. در این رابطه آن‌ها در مقابل اشتباهات تاکتیکی و تحلیل‌های خود کاملاً فروافتاده بودند و در صورت لزوم آن‌ها را تصحیح می‌کردند. یکی از محبوب‌ترین نقل‌قول‌های لنین از فاوست گوتته «دوست من، تئوری خاکستری است. اما درخت جاودان زندگی سبز است.» بود.

انقلاب با همه کژی‌هایش اقدام‌های تاریخی را به ثبت رساند؛ صلح با آلمان، نوع جدیدی از قدرت حاکمه، شوراهای پذیرش کنترل کارگری در کارخانه‌ها، تقسیم اراضی در بین دهقانان، حق تعیین سرنوشت، حق برابر زن و مرد در کار و ازدواج، حق طلاق، حمایت از حق مادری، پذیرش حقوق همجنس‌بازان (آن‌هم در یک قرن پیش)، آزادی دینی برای همه (اعطای حقوق برابر به یهودیان که همیشه تحت فشار دینی بودند)، و جدایی دولت و آموزش از کلیسا، حق تحصیل رایگان، حق برابر برای بچه‌هایی که خارج از ازدواج به دنیا می‌آمدند با دیگر فرزندان، رفع محدودیت‌های سقط‌جنین ...

همه انقلابیون رادیکال در مقابل پرسش اهمیت انقلاب اکتبر بی‌مهابا دچار سکوت می‌شوند. آن انقلابی بود که با آرزوها و آرمان‌های زیبایی برپا شد، و موفقیت‌های بسیاری کسب کرد. از طرف دیگر، آن انقلابی بود که به دلایل فراوان از جمله اشتباهات بزرگ انقلابیون، موجب جنایات هولناکی شد. آیا آن‌طور که لیبرال‌ها می‌گویند هر انقلابی متکی بر آرمان‌های انسانی محکوم به شکست است؟ نتیجه هر انقلابی کشتار بی‌پایان و تراژدی است؟

در اینجا کافی است به یادآوریم ما در مقابل کسانی که از قهرمانی‌های سربازان خود در طی جنگ اول جهانی که در آن میلیون‌ها انسان بی‌گناه بدون هیچ دلیلی کشته شدند، داستان‌ها می‌نویسند و از پلیدی‌های اکتبر می‌گویند، نیازی به توضیح نداریم. آن‌ها میلیون‌ها هندی و آفریقایی را وارد جنگی کردند که اساساً هیچ اطلاع و رابطه‌ای با اختلافات کشورهای اروپایی نداشتند و نمی‌دانستند دعوا برای چیست. اورلاندو فیگو در کتاب بسیار پرطرفدار خود «تراژدی مردم» می‌گوید اگر لنین را به جلسه شوراهای در ۲۴ اکتبر راه نمی‌دادند، سرنوشت تاریخ عوض می‌شد. کافی است به او یادآوری شود که اگر کشورهای امپریالیستی وارد جنگ نمی‌شدند، شاید امروز دنیا به گونه دیگری بود. یا اگر کشورهای امپریالیستی به دولت جوان روسیه حمله نمی‌کردند، شاید ما با شرایط دیگری روبرو بودیم. اگر کودتای کورنیلوف صورت نمی‌گرفت... اما همه ما می‌دانیم که «در اگر نتوان نشست».

اما این پاسخی نیست که ما بتوانیم به آن بسنده کنیم. چراکه واقعیت جنایات هولناکی که پس از انقلاب صورت گرفت، همچنان به قوت خود باقی است. از سوی دیگر باید این پرسش را در مقابل خود قرار دهیم: چرا در زمانی که خروش‌چف گوشه‌هایی از جنایات استالین را برای همه دنیا فاش کرد، اتحاد شوروی بالاترین محبوبیت را در سطح جهان داشت؟ در دورانی که کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در پی آزادی بودند، اکتبر برای بسیاری از انقلابیون یک نقطه امید محسوب می‌شد.

امروز، در شرایطی که دیگر اتحاد شوروی وجود ندارد با خیالی راحت‌تر می‌توان هم از اکتبر دفاع و هم از آن انتقاد کرد. دفاع از اکتبر به معنی تکرار آن نیست. دفاع از اکتبر به معنی دفاع از آرمان‌های انسانی و انقلابی آن برای ایجاد جهانی بهتر است. ادامه روایت آن بدون تکرار خطاهایش است. رد خطاهای آن به معنی رد آرزوهایش نیست. از این رو اکتبر برای همه کسانی که می‌خواهند از آن بیاموزند، نه یک تراژدی بلکه یک نقطه امید است. ادامه راه اکتبر به معنی ایمان آوردن به وجود یک آلترناتیو برای جهان نابسامان ماست، اکتبر به ما می‌آموزد که این راه ساده‌ای نیست و مقاومت در برابر چنین آلترناتیو بسیار سخت خواهد بود. اما ما اکنون تجربه یک قرن پیش مبارزان انقلابی را در اختیار داریم. ما می‌توانیم، در صورتی که حوادث تاریخی را با دیده انتقادی و نه فقط با تکرار فاکت‌های راست و دروغ راست‌گرایان، و حتی چپ‌گرایانی که نمی‌توانند خطاهای آن را ببینند، بنگریم. اکتبر به ما نشان داد امکان ساختن جهانی دیگر وجود دارد. به قول چاینا میویل، پرسش تاریخ فقط این نیست که چه کسی فرمان لکوموتیو تاریخ را در اختیار دارد، بلکه در عین حال یافتن راهی مناسب برای مقصدمان است!

متفکرین راست‌گرا همیشه تلاش کرده و می‌کنند که هر انقلابی را یک تراژدی معرفی کنند. این ایدئالیسم انقلابیون و توده مردم است که سر از جهنم درمی‌آورد. متأسفانه در این میان برخی از نیروهای چپ نیز به دلایل گوناگون به این خیل پیوسته‌اند. آنچه در این میان ناگفته می‌ماند شرایط پیش از انقلاب است. این نه خود انقلاب بلکه شرایط پیش‌انقلابی است که حکایت از تراژدی مردم دارد. زیرا به گفته والتر بنجامین، انقلاب یعنی کشیدن ترمز قطاری است که به سمت فاجعه می‌رود. آیا مردم و انقلابیون در شرایطی که این قطار در حال سقوط در دره نیستی است، چاره‌ای جز کشیدن ترمز قطار دارند؟ انقلاب در واقع نه یک حمله بلکه دفاع از خود است! جلوگیری از سقوط به دره نیستی. تنها نقطه امید. آیا با تغییر مسیر حرکت قطار می‌توان انتظار بهبود اوضاع را یافت؟ در اینجا است که باید گفت: قطعاً کشیدن ترمز کافی نیست بلکه راه آینده نیز مهم است! ...

ادامه در صفحه ۲۰

باور به رؤیای دل‌انگیز و تلاش دوباره بارزانی برای جدائی اقلیم

مهرزاد وطن‌آبادی

نوشته حاضر ساعاتی قبل از درگذشت جلال طالبانی اولین رئیس‌جمهور غیر عرب عراق تکمیل شد. اکنون آقای طالبانی یا مام جلال که برخی‌ها او را نماد تعادل شناسانده و بعضی‌ها چرچیل خاورمیانه‌اش می‌پنداشتند، برای همیشه اتحادیه میهنی و بارزانی را از همراهی خود محروم ساخت. حیات جلال طالبانی می‌توانست اهرمی باشد تا در شرایط کنونی که اقلیم کردستان کاملاً در بن‌بست قرار گرفته است را از در غلتیدن به بحران همه‌جانبه نجات دهد. جلال طالبانی برای همیشه صحنه زندگانی، سیاست، اقلیم و عراق را ترک گفت. اگرچه رفاندوم باوجود جلال طالبانی برگزار شد، اما طرفداران رفاندوم استقلال و رئیس اقلیم بارزانی بی‌حضور شخصیت اثرگذار جلال طالبانی، روزهای سختی را پیش رو خواهد داشت.

در نظر داشتم نوشته‌ای پیرامون جنبه‌های استقلال اقلیم تهیه کنم، میسر نشد. بنابراین تأخیری در تهیه نوشته صورت گرفت. آن را به حساب تعلل مگذارید؛ چون چشم‌به‌راه واکنش سریع پیشکسوتان بودم. بگذریم. اکنون نوزاد رفاندوم استقلال اقلیم ۱۰ روزه شده است و "چرچیل کرد" متأسفانه فرصت نیافت تا رفاندوم را همراهی کند و فرجام آن را ببیند. در حال حاضر رفاندوم برگزار شد و شور و احساس جای خود را به شعور و خرد می‌سپارد و مواضع آشکارتر می‌شود. در این رابطه واکنش دولت مرکزی عراق عریان‌تر شده است و مواضع ترکیه و ایران شفاف‌تر بیان شده است. نتیجتاً بعد از برگزاری رفاندوم ضروری است، ارزیابی همه‌جانبه از آن صورت گیرد تا حقیقت آشکار گردد که آیا شواهد پیش و پس برگزاری رفاندوم، بر وفق مراد برگزارکنندگان هست یا نیست؟

اما پارادوکس موجود اینجاست از یکسو تلاش می‌شود تا به نظر برسد در شرایط فعلی کنار رفتن مسعود بارزانی از قدرت چندان به صلاح کردها و اقلیم کردستان نیست و از سوی دیگر ماندنش بیش از این در قدرت چندان همخوانی با روح دموکراسی خواهی مورداعای کردها ندارد

یا نه چون همیشه بازهم تقدیر بر این مدار می‌چرخد تا کردها به استقلال نرسند و رؤیای استقلال کردها همچنان جامه عمل نپوشد. این بار نیز بار دیگر پروژه استقلال اقلیم توسط بارزانی اجرائی شد، آن‌هم در روزهایی که دولت فدرال عراق هنوز درگیر جنگ با داعش است. هرگاه که در ظاهر استقلال دقیق می‌شود جز جدا کردن اقلیم از عراق معنایی نمی‌یابد؛ جدائی که بازنده آن مردم کرد عراق هستند و منافع آنی و آتی نخست در خدمت تضمین قدرت بارزانی است.

سپس برنده بعدی منفعت جدائی اقلیم از عراق اسرائیل است تا هدف دور کردن بحران از مرزهای اسرائیل عملی کند. اینجاست که معنای دفاع تنایاهو از رفاندوم استقلال اقلیم را درک می‌شود، اسرائیل تنها حامی استقلال اقلیم درصدد برداشت از ثمره تلاشی است که از دهه‌ها قبل با ملا مصطفی و بعدازآن با فرزندش آغاز کرده بود.

گمانه‌زنی‌های مربوط به فواید و مضرات رفاندوم استقلال اقلیم بسیارند. از جمله گمانه‌ها این‌که آیا رفاندوم استقلال اقلیم محاسبه می‌کرد که سرانجام بحران است، یعنی رفاندوم استقلال به بحران‌های چندلایه موجود در اقلیم پایان می‌دهد.

اگر اسرائیل که از دهه ۱۹۶۰ روابط تجاری، اط لاعتی و نظامی محتاطانه‌ای با خانواده بارزانی برقرار کرده و در مقطع کنونی از موضوع جدائی اقلیم حمایت می‌کند. نخست برای تغیییر توازن قوای خود با کشورهای عرب منطقه سود می‌کوشد. جالب‌توجه اینکه وقتی الازهر مصر در بیانیه‌ای از همه‌پرسی اقلیم کردستان عراق انتقاد می‌کند و آمریکا نیز ظاهراً مخالف برگزاری همه‌پرسی است. تنایاهو در حرکت ظریف و پیچیده خود را در صندلی تنها موافق می‌نشانند. دچار خطا نشویم تا حمایت افراطیون اسرائیل از استقلال اقلیم را از زاویه تأمین منافع مردم کرد عراق ارزیابی کنیم که در عمل چنین نیست. به بیانی دیگر، افراطیون اسرائیل با رندی خاص می‌کوشند، هزینه ایجاد حاشیه امن برای خود را از جیب کردها و مردم عراق بردارند. دقت در دکترین نوین برملا می‌سازد که در عصر جدید روابط بین‌الملل که منطقه‌گرایی از ویژگی‌های آن است در خاورمیانه کنونی قدرت‌هایی نظیر عربستان سعودی اسرائیل و ... می‌کوشند از یکسو تهدیدات بین‌المللی و منطقه‌ای را از خود دور کرده و از سوی دیگر بر دایره نفوذشان در مرزهای پیرامونی بی‌افزایند.

اکنون گردوغبارها فرونشسته و به‌طور وضوح دیده می‌شود رفاندوم ۲۵ سپتامبر کوچک‌ترین

تغییری ایجاد نکرد و حمایت جهانی را برنیانگیخت تا تصور شود رؤیای استقلال اقلیم کردستان امکان‌پذیر شد. آنچه سبب امکان‌ناپذیری استقلال شد؛ برآمد تعجیل مسعود بارزانی رئیس اقلیم در برگزاری رفاندوم و ارزیابی شتاب‌زده و خوش‌بینانه وی دانست که سبب شد مرتکب چنان خطای محاسباتی شود تا شکست استراتژی استقلال را بیار آورد، خطای محاسباتی و شکست استراتژی که زمینه می‌شود تا موقعیت رئیس اقلیم و دستاوردهای اقلیم را به مخاطره بیافکند. بدین ترتیب مدافعان برگزاری رفاندوم استقلال هم‌اکنون قدم در راه دشوارتری گذاشته‌اند که نه‌تنها عبور از آن آسان نمی‌نماید، بلکه وضعیت ماقبل رفاندوم نیز متزلزل‌تر شده است.

گمانه‌زنی‌های مربوط به فواید و مضرات رفاندوم استقلال اقلیم بسیارند. از جمله گمانه‌ها این‌که آیا رفاندوم استقلال اقلیم محاسبه می‌کرد که سرانجام بحران است، یعنی رفاندوم استقلال به بحران‌های چندلایه موجود در اقلیم پایان می‌دهد. گمانه دیگر تحلیل می‌کرد رفاندوم قادر به حل بحران‌ها نخواهد شد و رفاندوم استقلال در فردای برگزاری، سرآغاز بحران دیگری باوجود بحران‌های قبلی است. این روزها که هیاهوی برگزاری رفاندوم فروکش کرده است. لیکن کشورهای همسایه اقلیم همچنان مخالف رفاندوم هستند. حتی مخالفت آن‌ها از لحن تند دیپلماتیک فراتر رفته و تا تهدیدهای نظامی امتدادیافته است. گمانه‌ای می‌پندارد قلب مشاجره بر سر استقلال اقلیم، مسئله کنترل منابع نفتی توسط طایفه بارزانی است، در امتداد گمانه مزبور، برخی‌ها معتقدند رفاندوم استقلال ظاهر قضیه است و مسعود بارزانی در پشت شعار استقلال خواستار تضمین بقا خود در قدرت است.

دولت تازه تأسیس اقلیم - اگر بارزانی در تشکیل آن موفق شود - در مقابل فشارهای احتمالی عراق و کشورهای مخالف استقلال تاب نخواهد آورد. چون‌که وضعیت ژئوپلیتیک اقلیم کردستان، عدم دسترسی به آب‌های آزاد، وابستگی شدید اقتصادی به ایران و ترکیه، نبود انسجام ملی، اقتصاد مصرفی و غیره از موانع قابل‌اعتنایی هستند که دولت آتی مستقل کرد - خارج از کادر عراق فدرالی - را می‌توانند به‌زانو دریاورند

باور به رؤیای ...

ادامه از صفحه ۱۸

دلایل مشخص این برآورد بدین قرار است. بارزانی در مقام رئیس‌جمهور اقلیم تاکنون در دو دوره (نخست ۲۰۱۳ و پس‌از آن ۲۰۱۵) تمدید دوساله نمود؛ ولی علیرغم این‌که دو دوره تمدید قانونی نیز پایان‌یافته او کماکان از کناره‌گیری سرباز می‌زند. زمان مذکور دو سال بیشتر از موعد توافق شده با احزاب مختلف است. در حساب سرانگشتی بارزانی اینک نزدیک به ۱۲ سال است در رأس قدرت در کردستان باقی‌مانده است. پرسش این است آیا ماندن بیشتر بارزانی در رأس قدرت در اقلیم کردستان باعث مخدوش شدن تلاش کردها برای دموکراتیک جلوه دادن اقلیم کردستان نمی‌شود. آن‌هم در اقلیم که می‌خواهد به جامعه جهانی نشان دهد بدون کمک دولت مرکزی عراق هم می‌تواند به‌نهایی و به شیوه دموکراتیک اقلیم را اداره کند. اما پارادوکس موجود اینجاست از یکسو تلاش می‌شود تا به نظر برسد در شرایط فعلی کنار رفتن مسعود بارزانی از قدرت چندان به صلاح کردها و اقلیم کردستان نیست و از سوی دیگر ماندنش بیش از این در قدرت چندان همخوانی با روح دموکراسی خواهی مورداعای کردها ندارد. در این رابطه می‌افزایم مجلس کردستان نیز از سال ۲۰۱۵ جلسه‌ای نداشته‌اند و اخیراً در واپسین روزهای قبل از ۲۵ سپتامبر بعد از دو سال جلسه پارلمان برگزار شد

با این توضیحات به‌جرت می‌توان نوشت برگزاری فراندوم و اقدامات مابعد آن جای بسی تأمل دارد که آیا در شرایطی که خاورمیانه آستان حوادث است. کش‌وقوس دادن استقلال اقلیم، عمل سیاسی مطابق منافع ملی است؟ از سوی دیگر آیا در شرایط کنونی اقلیم، امکان پیدایش دولت کردی مهیاست؟

گرچه خودمختاری و تشکیل دولت کردی در چارچوب کشوری فدرال رد شدنی نیست و تلاش برای تحقق رؤیای تاریخی مردم کرد مسئولیت تاریخی تمام آزادیخواهان است. اما آیا بارزانی در طول ریاست بر اقلیم شرایط تحقق آن را مهیا کرده است؟ البته گذاشتن علامت استفهام بر امکان استقلال کردستان عراق بدان معنا نیست که به مخالفت با امر فراندوم برنخیزیم. چون فراندوم در منطقه‌ای که از چنین تنوع قومی - اتنیکی برخوردار است باید تأمین خواسته‌های ملی را در فرم‌های دیگری غیر از استقلال مدنظر داشت وگرنه فراندوم به ضد خود تبدیل خواهد شد و در درازمدت نتیجه معکوس خواهد داشت.

برای اثبات معکوس بودن نتیجه فراندوم به موضع مخالف سازمان ملل بازمی‌گردم. اگر به دلیل مخالفت سازمان ملل توجه کنیم، پی‌می‌بریم که دغدغه و نگرانی سازمان ملل بیشتر از جنبه

احتمال بروز و تشدید درگیری‌ها در میان اقوام و مذاهب مختلف متعاقب این استقلال است. در شرایطی که در عراق و در اربیل و کرکوک اقلیت‌های غیر کرد و کشورهای همسایه اقلیم مخالف رونداستقلال هستند، تأکید بارزانی بر اساس خواست کردها تا بدان جا که این مناطق را تجزیه کند و مردمان غیر کرد را ناچار به زندگی در کشور جدید خارج از کادر فدرالی کند، معنایی جز این ندارد که پشت ماسک استقلال اقلیم بارزانی تسلط بر منابع نفتی و حفظ قدرت موروثی است.

به نظر من در چنین حالتی، آینده‌ای مبهم و سرنوشتی نامشخص در انتظار مردم اقلیم کردستان خواهد بود. دولت تازه تأسیس اقلیم - اگر بارزانی در تشکیل آن موفق شود - در مقابل فشارهای احتمالی عراق و کشورهای مخالف استقلال تاب نخواهد آورد. چون‌که وضعیت ژئوپلیتیک اقلیم کردستان، عدم دسترسی به آب‌های آزاد، وابستگی شدید اقتصادی به ایران و ترکیه، نبود انسجام ملی، اقتصاد مصرفی و غیره از موانع قابل‌اعتنایی هستند که دولت آتی مستقل کرد - خارج از کادر عراق فدرالی - را می‌تواند به‌زانو دریاورند. همچنین، ممکن است کردستان با تلاش در جهت استقلال در شرایط کنونی، امنیت نسبی و دست آورده‌ای قانونی‌اش را نیز - که اکنون موردقبول و پسند جامعه جهانی هستند - را از دست بدهد.

باید تأمل کرد و پاسخ را یافت که فراندوم استقلال اقلیم به چه منظور برگزار شد؟ هدف صرفاً استقلال اقلیم بود؟ مگر اقلیم بنا به میثاق ملی در چارچوب عراق فدرال تعریف‌نشده بود؟ هدف برقراری دموکراسی کردی است؟ چرا پارلمان اقلیم بعد از دو سال تعطیلی باید تشکیل شود، آن‌هم در روزهایی که مصادف با برگزاری فراندوم است. تمام این گمانه و مفروضات را یک‌طرف می‌گذاریم اما فرض ممکن استقلال مترادف با حکومت موروثی طایفه گری در اقلیم است. همه فرائین نشان می‌دهد که طرح برگزاری فراندوم آغاز روند جدائی است که در خدمت بقا بارزانی در قدرت خواهد بود و فایده‌ای به حال مردم کرد ندارد. خلاصه نتیجه فوری و فوری جدائی اقلیم از عراق جز این نمی‌تواند باشد که در راستای مبدل شدن اقلیم به مهره بازی دولت‌های ارتجاعی منطقه بوده که نهایتاً علیه منافع جنبش کردی در کشورهای دیگر خواهد شد. این احتمال نیز منتفی نیست که جدائی از عراق زمینه‌ساز شعله‌ور ساختن نفرت‌های ملی، قومی و مذهبی در عراق و باعث تضعیف جنبش آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم در منطقه خاورمیانه می‌شود. با توجه به مضرات گوناگون و چندلایه استقلال اقلیم نمی‌تواند موردحمایت گرایش‌های متنوع جریان چپ و نیروهای سیاسی ملی و وطن‌پرست باشد. بدون تردید هرگونه اصرار بارزانی باید با مقاومت روبرو شود. زیرا اقدامات بعد از فراندوم محل مناقشه شده و برهم زنده ثبات منطقه و همسایگان شده است. دولت فدرال عراق

و کشورهای همسایه از عراق پاره شده و کردستان جداشده استقبال نخواهند. حتی آمادگی دارند تا اقلیم را تحت محاصره به اشکال گوناگون قرار دهند. باید از بارزانی خواست تا دست از رویه‌های خود بردارد و از ریسک در زمینه تحقق آرمان‌های رؤیایی دست بردارد. زیرا دستاوردی برای اقلیم و موقعیت سیاسی او نخواهد داشت و احتمال می‌رود در مصاف با نیروهای نظامی عراق و تحت محاصره ترکیه و ایران قرار گرفتن تمامی دستاوردهای اقلیم را بر باد دهد.

در صدر نوشته تأکید کردم نعلل من ناشی از سکوت پیشکسوتان سازمان بود که نسبت به تبعات نیک و بد استقلال کردستان اگر نگوییم سکوت اختیار کردند ولی برخورد منفعل آنان نیز قابل‌چشم‌پوشی نیست. جا داشت ارگان‌های سازمان می‌کوشیدند لحظه‌به‌لحظه موضوع فراندوم نابهنگام را ارزیابی کرده تا خطرات ناشی از نابهنگامی آن را متذکر گردند، خطرانی که وجود بقایای استحکامات داعش در عراق و سوریه آن را دو صدچندان می‌کرد. بنابراین سازمان و دیگر تشکلهای جریان چپ مسئولیت تاریخی داشتند تا با توجه به تبعات منفی فراندوم آن را محکوم نموده و از هرگونه حمایت آن گدایا پرهیز می‌کردند. زیرا هرگونه موافقت با استقلال اقلیم مساوی با دهن‌کجی به قانون اساسی است که اقوام و مذاهب عراق ازجمله کردها به‌عنوان میثاق ملی بدان رأی داده بودند.

بنابراین من بعد اصرار نوزیم و موضوع فراندوم را در همین حد پایان‌یافته تلقی کنیم. زیرا هرگونه اصرار محل مناقشه‌ای می‌شود که برهم زنده ثبات و آرامش عراق و کشورهای همسایه خواهد بود، بر هم خوردن ثبات و آرامش عراق نیز فرجامی جز جنگ داخلی را بهار نخواهد آورد. لاجرم سبب شعله‌ور شدن کینه و نفرت‌های ملی، قومی و مذهبی گردیده و مالا تضعیف روند جنبش دموکراتیک در عراق را به دنبال دارد.

بولتن کارگری شماره ۲۰۵

- **تحلیل هفته:** جنگ جناح‌ها بر سر مصادره واحد‌های صنعتی؛

- **از تجربه دیگران:** آینده جنبش اتحادیه‌های صنفی در مالزی (قسمت هفتم)؛

- **دیگر کشورها:** ونزوئلا در تلاطم تحولات؛

- **از جهان کار:** آینده کار، چنان‌که می‌خواهیم (بخش سوم)؛

- **اندیشه:** تفکر کارگری از نگاه فعالان سیاسی خارج از کشور؛

- تیترا اخبار

گروه کار کارگری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

روز معلم ...

ادامه از صفحه ۸

حمید پور وثوق، محمدرضا رضایی گرگانی، علی اصغر شیخی، دستگیر و زندانی شدند و روزهای عید را در زندان گذراندند و حکم ۳ سال حبس تعلیقی برای آنان صادر شد و عیدی خود را از احمدی نژاد دریافت کردند. نشریه مستقل کانون با مدیریت محمد خاکساری نیز تویف گردید. در شهریور ۸۶ نیز جمعیت شوراها هماهنگی معلمان مورد یورش و ضرب و شتم قرار گرفت و ۴۰ نفر از معلمان نیز دستگیر شدند.

روز نهم اسفند ۹۵ نقطه عطفی در جنبش دادخواهانه معلمان بود، در این روز طوماری با امضای ۱۴۰ هزار معلم تحویل کمیسیون آموزش و پرورش و هیئت رئیسه مجلس شورای اسلامی گردید، خواست‌های مطرح شده شامل بودجه عادلانه برای آموزش و پرورش، افزایش حقوق معلمان و بهبود کیفیت آموزشی بود، در روز ۹ اسفند ۹۵ معلمان در شهرهای زیادی با شرکت در گردهمایی‌ها، خواست‌های خود را اعلام کردند، این حرکت گسترده‌ترین و فراگیرترین تجمع معلمان در سالیان اخیر بود، در این حرکت اعتراض‌آمیز معلمان در شهرهای مشهد، سنج، کرمانشاه، ده گلان، لامرد، شیراز، کامیاران، اصفهان، شهرکرد، اهواز، اراک، اردکان، دیواندره، خارک، بندرعباس، کوه دشت، شاهرود، تربت حیدریه، خرم‌آباد، فردوس، قزوین، ساری، زنجان، ساری، بجنورد و تبریز مشارکت داشتند؛ در این گردهمایی‌ها معلمان فقط به خواسته افزایش حقوق اکتفا نکردند، بلکه خواست‌های آموزشی و سیاسی را نیز مطرح کردند. این خواست‌ها عبارت بودند از:

- ۱- افزایش حقوق معلمان با توجه به هزینه متوسط زندگی و میزان تورم،
- ۲- آزادی معلمان زندانی و دیگر زندانیان سیاسی،
- ۳- برنامه‌ریزی برای بهبود وضعیت نابسامان آموزش و پرورش؛
- ۴- توجه به مناطق محروم و اختصاص بودجه برای مدارس کپری و کاه‌گلی؛
- ۵- ارتقای سطح علمی کتاب‌های درسی؛
- ۶- مبارزه با اعتیاد و شرارت در مدارس؛
- ۷- افزایش بودجه کلی آموزش و پرورش؛
- ۸- عدم دریافت شهریه از دانش‌آموزان و حق تحصیل رایگان؛
- ۹- احیای مقام و منزلت معلم؛
- ۱۰- برخورداری از آزادی اندیشه و بیان؛
- ۱۱- به رسمیت شناختن فعالیت صنفی و برخورداری از انتشار روزنامه مستقل؛
- ۱۲- مشارکت معلمان در نوشتن کتاب‌های درسی؛
- ۱۳- رفع تبعیض از نظام آموزشی.

در این گردهمایی‌ها، معلمان پلاکاردهایی را در دست داشتند که خواسته‌های آنان بر آن نوشته شده بود، و سرودهای انقلابی می‌خواندند. در شیراز در یک اقدام سمبلیک با گستراندن یک سفره طولانی و خالی در واقع، سفره‌های خالی معلمان را به نمایش گذاشتند. در چند روز اخیر نیز تعدادی از نمایندگان صنفی معلمان از جمله محمود بهشتی لنگرودی را نیز دستگیر کرده و به زندان محکوم کرده‌اند.

وضعیت مالی معلمان بازنشسته به مراتب اسفبارتر است، معلمان بازنشسته که تمام دوران جوانی و میان‌سالی توان خود را در آموزش فرزندان مردم اختصاص داده‌اند اکنون در دوران کهولت بجای برخورداری از آرامش و رفاه نسبی ناچارند برای جبران کمبودها به کارهای شاق که متناسب با توانایی‌شان نیست تن دردهند.

در سهمیه‌بندی بودجه سال ۹۶ سهمیه ۱۵ میلیون معلم و دانش‌آموز که ۲۰ درصد جمعیت کشور را در بر دارد فقط ۹ درصد کل بودجه را به آموزش و پرورش اختصاص داده‌اند.

خواسته‌ها و مطالبات عادلانه معلمان تنها با اتحاد و همبستگی و هماهنگی با دیگر اقشار که درد مشترک دارند مانند پرستاران و رانندگان تحقق می‌یابد؛ حرکت‌هایی مانند ۹ اسفند می‌تواند زمینه‌ساز یک حرکت فراگیر باشد. صدها معلم تاکنون در راه آرمان‌های آزادی‌خواهانه و عدالت‌خواهانه جان‌باخته‌اند، صمد معلم و نویسنده کبیر کودکان، علیرضا نابدل، غلامرضا اشتراخی، یحیی رحیمی، داریوش نیک گو، بهمن عزتی، غلام گرگین پناه رثوف بلدی، هرمز گرجی بیانی و آذر نوش نمونه‌ای از معلمانی بودند که آخرین درس را به دانش‌آموزان خود آموختند و در راه آرمان‌های انسانی جان باختند.

یادشان گرامی.

انقلاب اکتبر ...

ادامه از صفحه ۱۷

بزرگ‌ترین اشتباه انقلابیون روسیه اعم از بلشویک، منشویک و اس.ار. عدم تلاش کافی برای اتحاد سوسیالیست‌ها حول یک پلتفرم انقلابی بود. اگر آن‌ها شجاعت پذیرش چنین اقدامی را داشتند، شاید گونه‌ای از تکثرگرایی و دموکراسی در روسیه نهادینه می‌شد. آیا انقلابیون امروزی وسع نادیده گرفتن چنین درسی را دارند؟

چپ فقط با دفاع از میراث انقلابی خود، و نه سکوت و یا تکرار دروغ‌های مرسوم در مورد آن‌ها، با انتقاد از اشتباهات و پلیدی‌های آن‌ها می‌تواند به آینده خود امیدوار شود. بدون کمک گذشته، تسخیر آینده ناممکن است. شرط اول، داشتن یک برنامه و استراتژی مناسب برای آینده است، اما با کتمان تاریخ خود نمی‌توان واقعیت را تغییر داد. هر نسلی تاریخ خود را رقم می‌زند اما نفی همه کردار گذشتگان، دستاوردها، رنج‌ها و مبارزات آن‌ها، رهایی‌بخش نخواهد بود! آن‌ها که شعار آشتی و مصالحه با دیگر طبقات را می‌دهند، چگونه می‌توانند مصالحه با گذشته جنبش کارگری، و برخورد منصفانه با آن را رد کنند؟

منابع:

- ویکیپدیا
- چاپنا میویل، اکتبر
- نیولفت ریویو
- استفان اسمیت، انقلاب در روسیه
- ژاکوبین
- لارس لیه، لنین
- طارق علی، لنین
- شیلیا فیتزپاتریک، انقلاب روسیه
- لئون تروتسکی، تاریخ انقلاب روسیه

آدرس پستی:

L.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

شماره حساب بانکی:

L.G.e.v :دارنده حساب بانکی:

شماره حساب: ۲۲۴۴۲۰۲۲

کد بانک: ۳۷۰۵۰۱۹۸

نام بانک:

Stadtsparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022 442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com